



سوسیالیسم کارگری

نشریه سیاسی - تحلیلی سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان

حوت ۱۳۹۳، مارچ ۲۰۱۵

سردبیر: ر. پیکارجو

شماره ۱۴

همسویی سوسیالیسم با جنبش آزادیخواهانه زنان

آتیلا مهربان
صفحه ۴

نگاه گذرایی به ارزش‌ها و سنت‌های مردسالار رایج در افغانستان

افسانه خاشع
صفحه ۶

نگاهی مختصر به وضعیت زن در افغانستان

جوانان سوسیالیست
صفحه ۱۲

متحد تر و متشکل تر پیش

بسوی هشت مارس

روز همبستگی جهانی زنان!

اعلامیه مشترک سازمان سوسیالیست‌های
کارگری افغانستان و کانون سوسیالیست‌های
کارگری

صفحه ۲۲

سفن سردبیر:

هشتم مارچ را گرامی بداریم!

هشتم مارچ روز جهانی زن روز تلاش و پیکار برای خلاصی و رهائی است. امسال در حالی به استقبال این روز پرافتخار می‌رویم که نظام سرمایه‌داری همچنان در چنبره بحران مزمن اقتصادی دست و پا می‌زند و جنگ و جنایت و فقر و ریاضت اقتصادی و ارتجاع هار سیمای جهان معاصر را ترسیم می‌کند. همپا با آن و در دل این سیاهی و تباهی جهانیان شاهد مبارزات زنان و مردانی بودند و هستند که در یک جنگ نابرابر و در قبال یکی از فاشیستی‌ترین و وحشی‌ترین محصولات ارتجاع بورژوا-امپریالیستی به



سردمداری امریکا، داعش یا دولت اسلامی، با اراده و عزم خائنین از هستی و زنده‌گی شان در کوبانی دفاع نمودند و با تحمیل شکست خفت آور به این نیروی وحشی و از رسن گریخته، الهام بخش ایستاده-گی و پایداری بشریت آزادیخواه در پهنه جهان شدند. در همین بحبوحه و در کنار این تحولات، علی‌الرغم تحمیل فقر و تنگدستی در این چندسال، مردم آزادیخواه در رأس زنان و مردان کارگر در یونان دست‌رزد بزرگی به سینه اتحادیه اروپا و نهادهای دیگر نظام سرمایه‌داری و سیاست‌های ریاضت اقتصادی آنها زدند. البته جنایات و وحشی‌گری‌های نظام سرمایه‌داری و فرآورده‌های آن در شکل و شمایل نیروهایی چون القاعده، طالبان، داعش، حزب‌الله، حماس، بوکوحرام و ... کماکان و در اشکال

ادامه در صفحه ۲

آزادی، برابری، حکومت کارگری

متنوعی از بشریت قربانی می‌گیرند. اکثریت قریب به اتفاق قربانیان توحش جاری در افغانستان، خاورمیانه و شمال آفریقا را زنان و کودکان تشکیل می‌دهند.

بی‌حقوقی، ستم‌کشی زن و مردسالاری یک پدیده دیرپا در تاریخ بشریت است که با تأسف نظام طبقاتی آن را تولید و باز تولید می‌نماید. به همین دلیل هم است که در عصر انفورماتیک و دست-آوردهای شگرف بشر و پیشرفت‌های عظیم و خیره‌کننده علم، ستم و جنایت و اپارتاید جنسی هنوز که هنوز است به خصوص در جوامعی که مذهب و سنت دست بالایی در آنها دارند بر زنان روا داشته می‌شود. چهار دهه اخیر و بویژه یک دهه و نیمی که از حضور نظامی کشورهای سرمایه‌داری در رأس امپریالیسم امریکا و حاکمیت پوشالی "دولت وحدت ملی" به رهبری اشرف غنی و عبدالله عبدالله می‌گذرد اپارتاید جنسی اسلامی و ستم و تبعیض در اشکال متنوع آن همچنان به زنان جامعه افغانستان تحمیل می‌شود.

ناگفته پیداست که در گذشته نیز بر مبنای باورهای مردسالار حاکم زنان مورد ستم و بی‌عدالتی قرار می‌گرفتند. ولی آنچه مسلم است امروز و در حضور گسترده نیروهای امپریالیستی و نهادهای بین‌المللی و با شعارهای پر زرق و برق دموکراسی و تأمین آزادی زنان و رفاه عمومی و پایان دادن به "تروریسم" این اجحاف و ستم در ابعاد گسترده تری به زنان تحمیل می‌شود. با هم کاسه شدن هر چه بیشتر نیروهای ارتجاعی و مشارکت شان در قدرت نه تنها در وضعیت ناهنجار و رقت‌بار زنان بهبود قابل یادآوری بی‌رونا نگردیده است، بلکه ستم و محرومیت در اشکالی به مراتب زشت‌تر و شنیع‌تر و گسترده‌تر از قبل همچنان ادامه دارد و هر روز و هر ساعت از این بی حقوق‌ترین و ستمکش‌ترین بخش جامعه مان با قساوت تمام قربانی می‌گیرد. قتل‌های فجیع، ازدواج‌های اجباری، خرید و

فروش زنان و دختران جزئی از فرهنگ حاکم مردسالار است. از برکت حاکمیت نیروهای مذهبی و ناسیونالیست‌های قومی و "معنویت مسلط" در جامعه، قتل‌های ناموسی، تجاوز جنسی و اذیت و آزار زنان نه فقط که جرم تلقی نمی‌گردد، بلکه برعکس مایه مباحثات عاملان آن نیز به شمار می‌آید. با وجود تداوم تاریخی ستم‌کشی زن در جامعه افغانستان، جنبشی اعتراضی در عرصه جامعه و در تقابل با روند مسلط موجود دارد شکل می‌گیرد که مایه امیدواری است. امروزه دیگر جنایت و ستم بر زن چه در میان فعالان جنبش زنان و چه در یک سطح گسترده اجتماعی چون گذشته یک امر طبیعی و ازلی پنداشته نشده و با خاموشی و بی‌تفاوتی بدرقه نمی‌شود، بلکه از یک منظر اجتماعی، به خصوص در شهرها و در میان نسل جوان، ستم جنسی و هنجارهای مردسالارانه یک عمل زشت و قبیح پنداشته می‌شود؛ هم‌پا با آن و از آنجایی که آراء و افکار حاکم آراء و افکار نیروهای مسلط در جامعه است و جنبش برابری طلبانه و آزادیخواهانه در اشکال معینی این آراء و عقاید را به چالش می‌کشد و این امر خود واکنش تند و هستریک نیروهای مذهبی و مرتجع را در پی داشته و دارد. ارتجاع قومی-اسلامی برای جلوگیری از گسترش آکسیون‌های اعتراضی، فعالان جنبش زنان و جنبش آزادیخواهانه این نسل معترض به وضعیت موجود را به دامن زدن به "فساد" و "رواج" بی‌بندوباری "متهم نموده و در نهایت آن‌ها را کارگزار بیگانگان و دشمنان دین و خائن می‌نامند. ارتجاع با استفاده از ابزار تخدیر و امکانات مالی و اقتدار سیاسی که در اختیار دارد تلاش می‌ورزد تا این جنبش‌ها، خواسته‌ها و تمایلات برحق، مترقی و برابری طلبانه را با بسیج نیروهای اوباش و مرتجع منکوب نماید. مسأله آزادی،

رفع تبعیض و تأمین حقوق انسانی زنان چیزی نیست که ارتجاع بتواند با توسل به حربه مذهب و دستگاه سرکوب عریان آن را از میدان بدر نماید؛ جنبش حق طلبانه زنان در جامعه بی چون افغانستان بخشی از جنبش خلاصی و رهایی جامعه در ابعاد وسیعتر اجتماعی و سیاسی آن است و نمی‌توان و نباید به وضعیت موجود و ستم و تبعیض جنسیتی که نیمی از اعضای جامعه از حق انسانی شان محروم باشند، تمکین کرد.

طی چهارده سالی که از شکل‌گیری حاکمیت کنونی می‌گذرد، ملیاردها دالر به افغانستان سرازیر شد. از بدو ورود نیروهای اشغالگر تا مهندسی دولت پوشالی همه سخنگویان و کارگزاران مدعی بودند که یکی از الویت‌های نیروهای امپریالیستی و رژیم مزدور را بهبود زنده‌گی مردم، تأمین امنیت و از آن میان رفع تبعیض، منع خشونت و تقویت سهم و مشارکت زنان در امور جامعه تشکیل می‌دهد. اما در عمل تعداد خیلی از چپاولگران و جنایت‌کاران به ثروت‌های نجومی دست یافتند در حالیکه اکثریت میلیونی مردم اعم از زن و مرد نصیبی جزء فقر، خشونت و جنگ نبردند. این را حادثه طبیعی اخیر در مناطقی از کشور از جمله ولایت پنجشیر به روشنی نشان داد که سهم مردم از این ثروت‌های عظیم و ملیاردها دالر چیزی نبوده جزء تشدید فقر و بینوایی و اسارت در چنگال ارتجاع سیاه. زنان و کودکان که در زیر خروارها برف در پنجشیر مدفون شدند از این همه ثروت حتی سهمی به اندازه یک متر "سان" هم نبردند. این حادثه دلخراش گواه روشن و تصدیق حکمی است که افراد سوای تعلق ملی و تباریشان از منفعت‌های طبقات اجتماعی نماینده‌گی می‌نمایند. لذا موجودیت و مشارکت افراد و فیگورهایی از یک ملیت و تبار در قدرت حاکمه به هیچوجهی به معنی نماینده‌گی آنها از منافع اقشار و طبقات محروم آن ملیت نیست. ادامه در صفحه ۳

سهم و مشارکت زنان و رفع تبعیض و ستم از آنها چیزی که در اوایل ادعا می شد از ایجاد اداره یی نمایشی به نام وزارت امور زنان و نصب و تقرر چند چهره زن متملق و مدیحه سرای مناسبات حاکم در کرسی های پارلمان و ادارات دولتی که در مجموع در انحصار زن ستیزترین جریان های اسلامی- قومی بوده و به زن و حقوقش کوچکترین ارزشی قائل نیستند، فراتر نرفت. سوگمندانه نه تنها کار با ارزش و قابل یادآوری یی در زمینه تأمین حقوق و حرمت اجتماعی زنان آنچه که ادعا می شد صورت نگرفته است، بلکه وضع دارد هر روز به زیان زنان بدتر هم می شود. "دولت وحدت ملی" به رهبری اشرف غنی و عبدالله عبدالله که خود ترکیبی از ارتجاعی ترین نیروها و باورها را می سازد پس از کسب و تقسیم قدرت، که آن هم هنوز به سرانجام نرسیده است، با تأیید دول بورژوائی در رأس دولت امریکا پروژه صلح و آشتی با برادران ناراضی شان در وجود حزب اسلامی و طالبان را روی دست گرفتند و چنین بر می آید که با همکاری و میانجیگری دولت مرتجع چین پروژه مشارکت طالبان در قدرت سیاسی دارد به سرانجام می رسد. پیامد این پروژه برای جامعه علی العموم و برای زنان علی الخصوص در عمل چیزی نیست جزء تحکیم هرچه بیشتر قدرت سیاسی نیروهای ارتجاعی و بالتبع نهادینه شدن هرچه عمیق تر باورهای مردسالار مبتنی بر شرع اسلامی و سنت های عمیقاً عقبمانده و ضد زن.

سازش و هم آغوشی دولت پوشالی و اربابان امپریالیست اش با طالبان و حزب اسلامی به رهبری حکمتیار چیزی نیست جزء تداوم وضعیت اسفبار موجود و تحکیم هرچه بیشتر سلطه افکار مردسالارانه و زن ستیز مبتنی بر شرع

و سنت. با تحقق پروژه طالبانیزه شدن حیات اجتماعی و سیاسی جامعه و سر بر آوردن همتایان داعش آنها، دست آوردهای ناچیزی که به حکم زمان و در درازای چهارده سال اخیر به دست آمده است نیز یکسره به باد فنا داده خواهد شد. همراهی و تأیید مقامات کاخ سفید و اتحادیه اروپا از تلاش هایی که در زمینه "مصلحه" با طالبان در جریان است و نقشی را که دولت چین به عنوان یک قدرت منطقه یی رقیب و حامی استراتژیک پاکستان در این زمینه به عهده گرفت، نشان از آن دارد که پروژه طالبان و استحاله آن در وجود "دولت وحدت ملی" مراحل پایانی اش را طی می کند. در عین حال سر بر آوردن داعش در مناطقی از افغانستان، که در حقیقت چیزی نیست به جز پایان یافتن مأموریت پروژه طالبان در شکل و ظرفیت قبلی، بیانگر طرح گسیل پروژه داعش به آسیای مرکزی می باشد. با توجه به تضاد منافع اتحادیه اروپا و ایالات متحده امریکا با روسیه در خاورمیانه و سوریه و تقابل آنها در اوکراین پروژه داعش و حضورش در افغانستان می تواند معنی پیدا کند. امریکا و متحدانش از این طریق می خواهند که روسیه و هم پیمانانش در منطقه از جمله دولت چین را تحت فشار قرار دهند. تلاشها مبنی بر سرهم بندی مذاکرات میان طالبان و "دولت وحدت ملی" و همچنین اظهارات برخی از مقامات امریکایی از جمله اشتون کارتر وزیر دفاع امریکا مبنی بر آماده گي دولتش در سهمگیری این پروسه و قبول ضمنی نتایج آن، خود چراغ سبز دیگری است به ارتجاع اسلامی در شکل دادن به نوع دیگری از "امارت اسلامی" و تلاش در جهت انفاذ قوانین زن ستیزانه شریعت اسلام، پس ناگفته پیداست که این هم آغوشی و همسویی اسلامیسیم و سرمایه داری جهانی در انتها و بدون شک قبل از همه از زنان کشورمان قربانی خواهد گرفت و

تسلط باورهای مردسالارانه را نهادینه تر از پیش خواهد ساخت.

ناسیونالیست های قومی و تباری چه در درون قدرت حاکمه و چه در مدار آن هنوز از سهم طلبی شان کوتاه نیامده اند، از این منظر و بر این اساس هنوز تقسیم قدرت بر مبنای اتنیک و تبار پایان نیافته است. با رو شدن جریان دیدار نماینده گان دولت و گروه طالبان و احیاناً مشارکت طالبان در قدرت، فیگورهای از ناسیونالیست های تباری غیر پشتون به تکاپو افتاده و از آنجایی که موقعیت شان در تناسب قدرت را در خطر می بینند، علی الرغم پادوی شان به ارتجاع اسلامی در گذشته و بر شمردن ارزشهای تبار و قبیله و صیانت از آنها، امروزه به صرافت "دفاع" از دست آوردهای تا کنونی افتاده و نگران وخیم شدن وضعیت زنان در صورت پیوستن طالبان به حاکمیت، می باشند. این جماعت که در گذشته یک حرف هم در ضدیت و افشای باورها و آموزه هایی که به ستم جنسیتی و تحقیر زنان و ستیزه جویی علیه آنان مشروعیت می بخشد، بر زبان نیاورده اند، حالا گویا نگران اند و لرزه بر اندامشان افتاده و مزورانه دم از "حقوق" زنان و ضرورت حراست از آن میزنند. مگر از این آقایان و خانمهای کرسی نشین باید پرسید که شما پادوهای ذلیل و باداران امریکایی و ایسافی تان در جریان چهارده سال گذشته چه دسته گلی به آب دادید که پس از این هم بدهید؟ این را همه می دانند که شما آقایان و خانمها نگران منافع حقیر سیاسی و سرنوشت خودتان هستید تا سرنوشت ملیونها زن اسیر در چنبره سیاه و خشن سنتهای زن ستیز قبیلوی و قرون وسطایی شرع اسلامی. برای نیل به اهداف و آرمانهای ادامه در صفحه ۴

تل دوی د کارگری طبقی پوستان!

همسویی سوسیالیسم با جنبش آزادیخواهان زنان

اتیلا مهربان

ابرقدرت‌ها در جغرافیای افغانستان، یکی از عوامل تشدید کننده ناهنجاری‌ها و سقوط اخلاقی مردم در افغانستان است. دلیل آن هم به خوبی روشن است. زمانی که نسلی در میان بی اعتمادی، آتش و خون چشم به جهان گشوده، رشد نموده و بزرگ می‌شود، جز خشونت تجربه دیگری از زنده‌گی ندارد و توسل به اسلحه و جنگ به نوعی از استراتژی بقا تبدیل می‌گردد.

تخریب زیربناهای اقتصادی جامعه نتیجه دیگری است که بیکاری و فقر بیکران را در پی دارد. خیلی از بیکاران در جوامع جنگ زده، به راحتی در خدمت گروه‌های متخاصم قرار می‌گیرند و بخشاً برای امرار معاش به "شغل" جنگ رو می‌آورند. بدینگونه جنگ به حرفه کثیفی برای زنده ماندن تبدیل می‌گردد. در عین حال سرکردگان نیروهای مسلح به نیروی عظیم کار ارزان نیز دسترسی پیدا کرده و با درهم آمیختن امکانات مادی و نیروی کار ارزان، در مدت زمان کوتاهی به ثروت‌های هنگفتی دست می‌یابند. و همین جاست که برای آنان از یکسو جنگ به منبع ثروت مبدل می‌شود و از سوی دیگر حفظ آن ثروت-های باد آورده و تداوم اقتدارشان به ادامه جنگ منوط و مربوط می‌گردد.

ترویج زرع و تولید مواد مخدر برای تأمین منابع اقتصادی جنگ، تراژیدی اسفناک دیگری را سبب می‌شود. کارگران برای رفع خستگی از کارهای شاقی که ناگزیر از انجام آن هستند و همچنین تحمل و فراموش کردن مشقات و مصائبشان در زنده‌گی به مواد مخدر پناه می‌برند تا حتی برای لحظه هم که شده آرامش یابند. چون هیچ امکان دیگری برای تحمل وضعیت در اختیار ندارند. در جامعه بی که افسار گسیخته‌گی جنگ سالاران تازه به دوران رسیده بیداد می‌کند، در آمد‌ها در جهت مخالف هزینه‌ها سیر نزولی تعجیلی دارد، جنگ به عنوان گزینه‌بی برای تأمین هژمونی سیستم ادامه صفحه ۵

مدت‌هاست که افغانستان در صدر جدول کشورهای قرار دارد که زن بودن در آن‌ها مشکل است. مصداق این ادعا اخبار و گزارش‌هایی است که هر روز از طریق مدیا و وسایل ارتباط جمعی منتشر می‌شوند. اخبار و گزارش‌های مبنی بر اینکه زنی سنگسار می‌شود، زنی را مثله می‌کنند، زنی مورد تجاوز قرار می‌گیرد، زنی را شلاق می‌زنند، خود سوزی زنان ... و خبر‌هایی بشدت تکاندهنده دیگری که خشونت‌های روزمره مانند ازدواج اجباری، لت و کوب کردن زنان، به زندان افکندن آنها بدلیل تن در ندادن به خشونت و فرار از آن را به امری عادی و بخشی نارمل از زنده‌گی آنها تبدیل کرده است.

در این شکی نیست که همه این خشونت‌ها مظاهر جامعه به شدت مردسالار و طبقاتی در افغانستان است که از مذهب کسب مشروعیت مینمایند. بورژوازی مانند دستگاه مذهب سلطه مرد بر زن را امر بدیهی نمیداند و به نیروی کار زنان که بهای کمتری برای آن می‌پردازد، نیاز مبرم دارد. ولی همزمان با این نیروهای بورژوائی برای نیل به اهداف سیاسی و اقتصادی شان به تأمین هژمونی ایدیولوژیک نیروهای مذهبی دست پرورده خویش و بالتبع دین، در جامعه افغانستان نیاز دارند. بورژوازی با وصف آنکه در توضیح پارادوکس مقابله علیه نیروهای اسلامی و همزمان حمایت از آنها و متقاعد ساختن اذهان شهروندان جوامع شان دچار تناقض و مشکل هستند، در جا‌هایی که حمایت از مذهبی‌ها بر له منافع شان باشد، بدون تردید مایه گذاشته و از پاشیده شدن شالوده زنده-گی و تباهی هزاران هزار انسان نیز ابایی ندارند.

با آغاز جنگ در برابر دولت پوشالی حزب دموکراتیک خلق (جناح خلق و پرچم)، شالوده یک زنده‌گی متعارف در افغانستان در معرض متلاشی شدن قرار گرفت. جنگ نیابتی و فرسایشی

آزادی خواهانه و برابری طلبانه و پایان دادن به خشونت‌های مردسالارانه علیه زنان و رفع ستم جنسیتی بر آنان راه دراز و پر پیچ و خمی از مبارزه و پیکار جلو جنبش‌های زن قرار دارد. این مبارزه بدون حضور زنان در صف مقدم آن و بدون مبارزه طبقاتی علیه نظام سرمایه داری که خود خرافه‌های مردسالارانه را تولید و باز تولید می‌نماید و از ابزار تحمیل مذهبی برای مشروعیت بخشیدن به نظام طبقاتی و نابرابری که ستم و تبعیض بر زن نیز جزئی از آن است سود می‌برد، رهایی و خلاصی دشوار و ناممکن است. لذا با تأکید روی این نکته که هشتم مارچ میراث بلافصل و پر افتخار مبارزات خسته‌گی ناپذیر و فداکارانه جنبش‌ها و فعالین سوسیالیستی جهان بوده و در بستر مبارزات طبقاتی از جانب احزاب و فعالین سیاسی طبقه دوران ساز کارگر مطرح و به پیش برده شده است، بر همه زنان و مردان آزادیخواه و برابری طلب است تا برای راه اندازی و سازمانیابی چنین جنبشی و در راستای رهایی زنان از ستم جنسی با تمام نیرو تلاش و پیکار نمایند و برای تحقق این امر شریف و انسانی دست به هم داده و در صفوفی هرچه رزمنده تر و فشرده به سوی قله‌های پیروزی گام گذارند.



حاکم بر مردم تحمیل شده، و ویرانی گسترده زیر بنای اقتصادی در اثر جنگ و فقر فراگیر در عرصه اقتصادی و فرهنگی را که نتیجه منطقی آن است به بار می آورد. روندی که در حال حاضر در سوریه، لیبی و عراق با اسم رمز دموکراتیزه کردن آن جوامع نیز در جریان است.

در اثر اعتیاد، دسترسی به مواد مخدر به یک نیاز مبرم فرد معتاد تبدیل شده و معادل انواع دیگر غریزه های فزیولوژیک و طبیعی بدن مانند خوردن، آشامیدن و نیاز به سکس نمیشود با تصعید جلو آنرا گرفت و باید مرفوع گردد. به این دلیل فرد معتاد برای بدست آوردن مواد مورد نیازش به هر وسیله یی ممکن، حتی به مجبور گردانیدن بسته گان مؤنث فامیلش به واگذار کردن جسم شان یا فروش اطفال شان، دست میزنند.

زمانی که به اینگونه ناهنجاری هولناک به صورت یک پدیده مجزا و بدون ارتباط با مسایل دیگر اجتماعی که آنرا کلید زده اند نگریسته شود، محکومیت فرد خاطی به شدیدترین مجازات، اولین راهبردی است که به نظر میرسد. راهبرد هایی از این قبیل جنگ با معلول ها را به عنوان راه حل پیشنهاد مینمایند. این راه حل ها توسط کسان و نیروهایی مطرح و پیشکش می گردد که تلاش حفظ نظام و رفع مسؤولیت از خودشان هستند. آنها کوشش میکنند به این گونه سرِ شر را خوابانیده و با ساکت کردن مردم فرصت ندهند تا آنها به سر منشاء فساد ها که شامل ابعاد سیاسی و معنوی نظام حاکم میگردد، پی برده و آن را از بنیاد برچینند.

راه حل های پیشنهادی تشکل های زنان که عمدتاً از بطن سیستم های حاکم بیرون آمده اند، اینست که معضل زن ابتدا بایست در خانواده حل گردد. آنها با یک بنیش میتافزیککی خانواده را بخشی مجرد و جدا از اجتماع می انگارند و توجه نمی کنند که خانواده به گونه یی که امروز در جوامع بورژوایی معمول است در نتیجه روابط مالکیت بورژوایی و در ارتباط تنگاتنگ با مالکیت

خصوصی که فرودستی زنان از آن منشاء میگردد و اختصاص حق وراثت به کودکان "شرعی"، پدیده آمده است. این نگرش به هیچ وجهی نمیتواند به فرودستی زنان پایان دهد، زیرا نمیتواند تغییری در اساس وابسته گی اقتصادی زن به مرد به وجود بیاورد.

حصار های اخلاقی

اخلاق همواره پدیده یی است که افراد یک جامعه ناگزیر از پذیرش آن میگردند، بدون آنکه سهمی در گزینش آن داشته باشند. مانند هر مفهوم دیگر در جوامع طبقاتی پایه های اخلاقی نیز از بینش نماینده گان طبقات حاکم در آن جامعه و عمدتاً برای در انقیاد نگاهداشتن افکار آحاد جامعه منشاء میگیرد.

در افغانستان مرزهای اخلاق مشروعیت شان را از دین کسب مینمایند. همین آموزه های اخلاقی دینی است که زنان را به بردباری و تحمل حاکمیت مرد و مشقت های ناشی از آن تشویق نموده و هر اعتراض آنها را در به چالش کشیدن وضعیت موجود به شدیدترین وجهی پاسخ میدهند. موقعیت درجه دوم زن در اجتماع از بدیهیات پذیرفته شده در اسلام است. آنها آزادی زن را معادل نابودی "انسانیت" در جامعه می انگارند. هرگونه رابطه جنسی اخلاقی از دید آنها رابطه جنسی در محدوده ازدواج است، ولو یک طرف که معمولاً جنس مؤنث است، کودک باشد. هر اعتراضی بر ضد اخلاق متعارف اسلامی بد اخلاقی شمرده میشود. حلقه این اخلاقیات آنقدر محدود است که آزاد زیستن زنان را بیشتر به یک رویای دور از دسترس تبدیل کرده است. به این دلیل هرگونه مبارزه برای آزادی زن در جامعه افغانستان به چالش کشیدن تمام باور هایی را که موقعیت درجه دوم زن را به عنوان یک ارزش و آموزه دینی می پذیرد به یک امر اجتناب ناپذیری تبدیل مینماید. آزاد اندیشان و مدعیان آزادی که در این مورد توهم داشته یا سکوت اختیار مینمایند، و یا با توجیهات دیگری از احزاب و رهبران اسلامی حمایت مینمایند، ریاکارانی بیش نمیتوانند باشند. مبارزه با اسلام و اسلامیت یک

ضرورت مبرم است. باید این را فهمید که مبارزه بر ضد مذهب، مقدمه مبارزه و تلاش برای آزادی زن و آزادی جامعه است. از آنجایی که رفع ستم جنسی پدیده یی نیست که منحصر به آزادی زنان باقی بماند و ناگزیر آزادی جامعه را نیز در قبال دارد؛ نیرو های حاکم و مذهبی حتی از تصور آزادی زن به تکا پو می افتند، و با تمام امکانات از تحقق آن جلوگیری مینمایند. به همین دلیل است که هر تلاشی برای شکستن اخلاقیات اسلامی با شدیدترین و ناپاکانه ترین وجهی مانند سنگسار، شلاق زدن در ملا عام و انواع شکنجه های جسمی و روحی پاسخ داده میشود تا زهر چشمی باشد برای کسانی که در صدد شکستن تابوی اخلاقیات اسلامی میباشند.

این درست است که عرصه اقتصادی شیرازه و بنیاد تحولات اجتماعی را شامل میشود. ولی نقش متقابل فرهنگ و تأثیر آن را در سرعت بخشیدن و یا کند کردن روند تحولات بنیادی در جامعه نمیتوان نادیده گرفت. نیروهای مرتجع سرمایه داری در هیأت رهبران "دولت وحدت ملی" که صدای شان از بلندگوهای مساجد پخش میگردد، همواره و در همه عرصه ها تلاش نموده اند تا مطالبات و حرکتهای آزادیخواهانه و برابری طلبانه را خفه کنند. این تلاش های قدرت حاکمه را در این گفته اشرف غنی که "فاصله میان ارگ ریاست جمهوری و مساجد را کوتاه می کند" و همچنان در فعالیت مشترک او و عبدالله عبدالله برای شریک ساختن طالبان در قدرت، عینیت می یابد. خزیدن مجدد طالبان در قدرت هیچ تضادی با منافع سرمایه داری ندارد. قدرت حاکمه در آمریکا این نکته را صریحاً بیان نمود که با طالبان دشمنی یی ندارد. این ائتلاف نامیمون که باعث استحکام هرچه بیشتر مواضع ارتجاع اسلامی و تحکیم اقتدار سیاسی اش می شود، بالتبع پیامد دیگرش تقویت فرهنگ اسلامی و سنت های مردسالار است که موقعیت از قبل دشوار زنان در افغانستان را به مراتب دشوار تر مینماید.

با توجه به همه این پدیده های ملموس مبارزه برای آزادی زنان و آزادی انسانیت در افغانستان ناگزیر از مسیر مبارزه یی امان با مذهب و سنت های دیرپا میگردد. این صرفاً یک شعار نیست، همه جوانب مبارزه زنان برای آزادی، بالقوه یک حرکت سیکولاریستی و ضد مذهبی است.

به مناسبت گرامی داشت از هشتم مارچ روز جهانی زن

نگاه گذرایی به ارزش‌ها و سنت‌های مردسالار رایج در افغانستان

افسانه خاشع

همسرش خانم رولا غنی لقب اهدا و او را فی المجلس "بی‌بی گل" نامید. در جامعه ما یک دختر وقتی چشم به جهان می‌گشاید، از خود هویتی فردی ندارد، بلکه به نام پدر و متعلق به او است. تا زمانی که در زیر سایه و اراده پدر است، دختر فلان کس نامیده می‌شود، هم همزمان خواهر فلان شخص و وقتی ازدواج کرد زن فلان کس می‌شود و اگر پسر بدینا آورد مادر فلان کس خوانده می‌شود.

زن در فرهنگ مردسالار سنتی و متأثر از آموزه‌های دینی ناموس مرد محسوب می‌شود. طی این چند دهه و با قدرت‌گیری نیروهای عقب‌گرا در افغانستان این دید و درک ارتجاعی بیشتر از قبل تقویت شده است.

زنان مسؤول آبرو، عزت، شرف و غیرت مردان خانواده هستند. اگر زنی خلاف جریان و عرف رایج حرکتی انجام دهد که منجر به خدشه‌دار شدن وجهه شوهر و یا سایر مردان خانواده اش شود، مردان احساس شرمساری و سرشکستگی می‌نمایند و برای جبران این "سرشکستگی" از زن باید انتقام بکشند تا سلامت روحی و غرورشان را باز یابند. مثلاً اگر دختر یک خانواده دل به دریا زده جرأت کند و با پسری دوست شود و یا عاشق شود، مردان فامیل از جانب سایر بسته‌گان و هم محله‌یی‌هایشان "بی‌غیرت" و یا بدتر از آن "بی‌ناموس" نامیده می‌شوند و بدین گونه است که شرفشان را در معرض خطر می‌بینند.

همانطوریکه در بالا گفته شد زن در این باور و سنت غالب، شخصیت و هویت مستقل فردی ندارد و در بخش‌هایی از کشور مرد مالک و صاحب زن خوانده می‌شود. مثلاً با مواجهه با زنی از او می‌پرسند که "ستا خاوند چیره ده" یا از مرد خانواده پرسیده می‌شود که "حیوانان مو خنکه ده" و یا در مناطق دیگر "کوچ و یا عیال" می‌نامند. ادامه در صفحه ۷

مرفه و خوبی نیز برخوردار بودند، دیده به جهان گشوده و بزرگ شده‌ام. از آنجائی که در جوامع شرقی و سنتی آدمها هویت و شهرتشان را از شغل و پیشه‌شان می‌گیرند در کوچه و محل زادگاه من نیز رسم چنین بود. بر اساس هنجارهای رایج و جاری من مثل سایر دختران هم نسل خودم به اسم دختر "د" یعنی شغل پدرم یاد می‌شدم و یا هم به اسم برادر بزرگتر از خودم. مردم من را به عنوان خواهر فلانی می‌شناختند. به همین دلیل ساده و آزار دهنده هیچ یک از مردان کوچه نام مرا بلد نبودند. اگر بلد هم بودند مرا به اسم صدا نمی‌زدند. چون این یکی از سنت‌ها و ارزشهای مردسالار جامعه افغانستان است.



در این جامعه کمتر زنان را به اسمشان صدا می‌زنند. در حقیقت امر زن به دلیل جنسیتش مسخ هویت شده و در بهترین حالت متعلق به پدر، برادر و سرانجام پس از ازدواج متعلق به شوهرش است. از همین رو هم است که کمتر اتفاق می‌افتد که کسی اسم واقعی زنان خانواده‌های اقارب و بستگانشان را بلد باشند. هرچند که دادن القاب به زنان ظاهراً نوعی از ارفاق و "محبت" و "احترام" نسبت به زنان تلقی می‌شود. ولی در حقیقت امر این القاب چیزی نیست جز مسخ هویت فردی زن. به همین دلیل است که در گذشته‌ها و حتی همین امروز هم پس از ازدواج به عروس لقب اعطا می‌نمایند، مثل "نفس گل" و ... بر همین مبنا هم است که اشرف غنی رئیس جمهور دولت اسلامی افغانستان در یک نشست رسمی و غیر مترقبه به

می‌خواهم در نوشته کوتاه حاضر در باره بعضی از سنت‌های زن ستیز حاکم در جامعه افغانستان، که زیاد شاید مورد توجه نباشند، نگاه گذرایی داشته باشم. با صراحت می‌توان ادعا کرد که این سنت‌های ضد انسانی و مردسالارانه واقعیت زنده‌گی روزمره هزاران زن و دختر این جامعه را می‌سازد و هر روز این سنت‌ها و تابوها سرنوشت آنها را رقم می‌زند. نه تنها این بلکه همین سنت‌ها آنها را به کام مرگ و نیستی می‌برد. روزی نیست که خبر جانکاهی از جور و ستم و نهایتاً قتل و سنگسار و آزار و اذیت زنان را نشنویم. آنهم گوشه‌هایی از آن جنایات بزرگ و دهشتناک را که در گستره جامعه به زنان و دختران روا داشته می‌شود. در کنار عامل اقتصادی که عامل تعیین‌کننده‌ی است، فرهنگ و سنتها مقتدر حاکم بازمانده از مناسبات کهن که با ادراکات مذهبی عجین شده اند عامل دیگری در زمینه تداوم ستم جنسی و مکان اجتماعی فرودست زنان است. فرهنگ و سنت‌های مردسالار در کشورهای چون افغانستان بیشترین جنبه نورماتیف دارند و در تعیین شخصیت زن با معیارها و ضوابط جنسی و همچنین شکل دادن به ماهیت ایدئولوژیک مبتنی بر جنسیت و بر اساس آن مکان اجتماعی مادون زن، تاریخاً نقش قدرتمندی را ایفا نموده است.

این رشته را می‌خواهم از بیان واقعیت زنده‌گی خودم آغاز نمایم. زنده‌گی‌یی که اثرات ناگوارش جزئی از خاطرات تلخ زنده‌گی هر زن و دختر آن جامعه است. تازه من یکی در مهد مدنیت یعنی شهر کابل و در یک خانواده‌یی که همه اعضای آن تحصیل کرده و با معیار و مقیاس جامعه افغانستان از سطح زنده‌گی نسبتاً

کاربرد این اسامی بیانگر تملک مرد بر زن و شی‌واره گی او است. زمانی که از زنی پرسیده می‌شود "صاحب و یا مالک تو کجا است" یا "صاحب نداری" منظور از "صاحب" همان شوهر است. یا از مرد سوال می‌کنند که "کوچ" هایت خوب استند.

خصلت های خوب همیشه مردانه است، اگر یک زن دلیر و شجاع باشد به او می‌گویند "خیلی زنی مردانه یی است." به دختری که مطیع و فرمانبر است می‌گویند "پدر کرده است." اما همهٔ خصلت های بد مال زن ها است اگر مردی ترسو و بزدل باشد به او می‌گویند "زن چو" و اگر مردی بدگویی و عیب‌جویی کسی را کند به او می‌گویند "مثل زن ها غیبت میکنی" اگر مردی از این ارزشهای مسلط سرباز زده و در کارهای خانه به همسرش کمک کند، به او میگویند "زن ذلیل" یا "زن چو" و یا "زنچه".

یکی دیگر از سنت های غیر انسانی در جامعهٔ ما سنت "بد" دادن است. اگر مردان فامیل مرتکب کار خلافی مثلاً قتل و یا تجاوز شوند، به خاطر رفع کدورت و دشمنی بین دو فامیل یا دو قبیله دختر شان را باید به "بد" بدهند و دختر فامیل ناگزیر از بدوش کشیدن این بار سنگین است. بناءً دختر را به "بد" می‌دهند. این رسم بازمانده از دوران توحش بشر به اجبار بدون رضایت و بدون در نظر داشت سن دختران به آنها تحمیل می‌گردد. متأسفانه در اکثر ولایت های افغانستان اختلافات و مناقشات فی ما بین را با قربانی کردن دختران شان حل و فصل می‌نمایند.

یک سنت زشت، ناپسند و ضدانسانی محرومیت دختر، زن بیوه و یا طلاق شده از ازدواج مجدد می‌باشد. در صورت بهم خوردن و لغو نامزدی دختر ارزش اش را از دست می‌دهد. دوران نامزدی، در واقع دوران شناخت از هم دیگر می‌باشد. دختر و پسر در صورت عدم توافق می‌توانند نامزدی را بر هم

بزنند، مگر در افغانستان این روشن و مسلم است که این حق در بیشتر موارد از جانب پسر می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد. اگر دختر و پسری در دوران نامزدی از هم جدا شوند دیگر کسی با آن دختر ازدواج نمی‌کند و به او به دیدهٔ جنس کهنه نگاه می‌کنند و مورد تحقیر و بی‌حرمتی قرار می‌گیرد. حتی در میان خانواده و بستگانش نیز بی‌ارزش و پست خوانده می‌شود چون ارزش مبادلهٔ شی‌واره گی اش را از دست داده است. دختری که دچار چنین سرنوشتی شود تا آخر عمر موجود خوار و حقیری شمرده می‌شود.

"تنگور" یا "ینگه" سنت منفور و ضدانسانی دیگری است که باکره بودن دختران در شب زفاف را تأیید و ضمانت می‌کند. شب اول عروسی یکی از نزدیکان عروس (خاله، مادرکلان و یا عمه) دختر با او به خانهٔ داماد می‌رود. این زن فردای روز عروسی باید از تازه عروس و تازه داماد سند باکره گی دختر "دستمال سفید خون آلود" را بدست بیاورد. این خون نشانهٔ شرف و عزت دختر و خانوادهٔ او محسوب می‌شود. این دستمال توسط زنی که از سوی خانوادهٔ دختر، عروس را همراهی کرده و در اصطلاح عامیانه و رایج "تنگور" نامیده می‌شود به خانهٔ عروس باز گردانیده می‌شود. تا با ارائهٔ آن در ضمن رفع تردیدهای احتمالی و آسوده گی خاطر از فامیل عروس شیرینی بدست بیاورد. گاهی هم اتفاق می‌افتد که برای محکم کاری و ارائه مدرک و سند باکره گی، همان دستمال آلوده به خون باکره گی شب زفاف عروس را در محفل (تخت جمعی) که پس از عروسی برگزار می‌گردد، برای همهٔ مهمان‌ها نشان می‌دهند تا همه بدانند که تازه عروس باکره و پاک بوده است.

حق و مهر! یا بهتر است بگوییم "بهای آلت تناسلی زن" که آن را مهریه هم می‌گویند، قیمت گزافی است که در وقت مراسم عقد یا نکاح از طرف فامیل دختر مطالبه می‌شود و تو گوئی که می‌خواهند با آن آیندهٔ دختر شان را به لحاظ مالی ضمانت نمایند. که در اساس چیزی نیست جز بها و ارزش کالائی شدهٔ جسم و یا به قول مذهبی ها

"شرمگاه" زن. گاهی هم مراسم چانه زنی بر سر ارزش و بهای آن چنان مشمژ کننده است که ساعت های متوالی را در بر می‌گیرد.

در حقیقت امر دختران از طرف پدر، برادر، کاکا و یا در کل مردان فامیل های شان فروخته می‌شوند و خانوادهٔ داماد باید پول گزافی را به نام "طویانه، شیربها، گله، وکولر" به خانوادهٔ عروس بپردازد. دختر نه به این پول دسترسی دارد و نه هم صلاحیت مصرف آن را.

شنیده ام که در گذشته ها در دوران حاکمیت حزب دموکراتیک خلق، زمانی که کارمندان ادارهٔ "مبارزه با بی سوادی" جهت اسم نویسی و برای راه اندازی کورس های آموزش سواد در خانه های مردم در شهر کابل که پایتخت کشور است می‌رفتند اکثریت مردم از داشتن و وجود دختر و فرد بی سواد در منازل شان انکار می‌کردند چه رسد که اسامی زن های خانواده های شان را بیگانه ها بدانند. با وجود که کارمندان زن نیز جز هیأت نام نویسی بودند ولی مردان "غیور" خانواده ها بی سواد همسران و خواهران شان را ترجیح می‌دادند تا "عزت و شرف" شان مصوون بماند. همانطور که می‌دانیم این غایله هنوز هم ادامه دارد. حاضر اند که کودکان دخترشان به بیماری فلج اطفال و امراض دیگر مبتلا شده و هلاک شوند ولی "شرافت" مردانهٔ شان جریحه دار و لکه دار نگردد. زنان زیادی در قدم اول به دلیل عدم دسترسی به امکانات درمانی و زایشگاه ها جان شان را از دست می‌دهند ولی در مواردی هم این سنت "ناموس داری" و ارزش‌های قرون وسطایی است که منجر به مرگ و میر زنان باردار می‌شود.

حتی همین امروز استند مردان "غیوری" که در کشورهای دیگر جهان از جمله کشورهای اروپایی پس از آن که درخواست پناهنده گی می‌دهند عار دارند که اسم زنان خانواده های شان را به زبان بیاورند. اگر از مردی پرسیده شود که چند خواهر و برادر استند صرف نام برادران خود را می‌گویند. توگویی که اصلاً خواهر ندارند و شاید هم داشتن آن را مایهٔ ننگ و شرمساری می‌دانند. در عین حال که همین آقایان با توسل به

نویسنده: دریا کوهی

تجربه تلخ

ارسالی: شهلا خباززاده

میریم پیش دکتر هر لحظه هم کاری داشتی حتما به من زنگ بزنی. یکدفعه از جا پرید و به طرف دستشویی دوید پسرم هم به دنبالش. خیلی براش نگران و ناراحت بودم با این وضع حالت تهوعی که الان دارد و با درد و خونریزی بعد از سقط جنین چطور باید در خانه پیش خانواده اش ظاهرش را حفظ کند تا آنها متوجه نشوند؟! آنقدر نگرانش بودم که تمام شب را فقط به او فکر میکردم.

روز موعود فرا رسید با پسرم سر قرار رفتیم و در راه سوارش کردیم در چهره اش غم و اندوه کاملاً دیده میشد وقتی در ماشین نشست خودش را در گوشه ماشین جمع کرده و حرف نمیزد از آینه بغل ماشین نگاهش میکردم هر دو ساکت بودند و هر دو ناراحت و غمگین. بعد از چند لحظه دیدم که اشک میریزد میدانستم چه احساسی دارد او دلش نمیخواست بچه اش را سقط کند. حس مادری و احساس اینکه موجودی که در درون شکمش است را باید با تصمیم خودش از بین ببرد برایش بسیار دردناک بود. آرزو داشت میتواند بچه اش را نگهدارد اما میدانست که به هیچ عنوان نمیتواند این کار را بکند، چون شرایط خانواده بسیار سنتی و عقب مانده بود او میدانست که حتی مادرش قربانی فرهنگ ارتجاعی و مردسالاری است. مادرش به این دلیل که از پدر او جدا شده نه تنها برادرهاش بلکه تمام مردهای فامیل به خود اجازه میدهند که در تمام زوایای زنانه گلی شان دخالت کنند مادر بدون اجازه مردهای فامیل نمیتواند حتی در مورد زنانه گلی خصوصی خود تصمیم بگیرد اینکه کجا برود و باچه کسانی رفت و آمد کند را باید آنها برایش تصمیم بگیرند. چون مادرش شوهر ندارد آنها به خود اجازه میدهند که تا عمق زنانه گلی او دخالت کنند چه برسد به وضعیت خودش که دختر آن خانه است. او حتی اجازه ندارد با پسری دوست شود چه رسد به اینکه باردار هم بشود. به مطب دکتر رسیدیم و در سالن انتظار نشستیم او باز هم گریه میکرد. بغض گلویم را گرفته بود و نمیتوانستم حرف بزنم و دلداریش بدهم میترسیدم اشک خودم هم ادامه در صفحه ۹

در حال بیرون رفتن از خانه بودم که تلفنم زنگ زد گوشی را برداشتم صدای صدف بود گفت: سلام خاله اگه خانه هستی من پیشت بیام، میخوام باهات حرف بزنم. صدف جان الان دارم میرم بیرون، با وکیل قرار دارم که نمیتونم لغوش کنم اتفاقی افتاده؟ گفت: نه، ولی مهم است. گفتم: باشه، بعد از اینکه کارم تمام شد باهات تماس میگیرم. گفت: باشه و گوشی را قطع کرد. در راه بودم که پسرم زنگ زد مامان چرا خانه نیستی؟ بمون خانه صدف باهات کار داره. گفتم: تو که میدونی من قرار مهمی دارم و باید برم، الان هم در راهم، چی شده؟ اتفاقی افتاده؟ گفت: نه، خودش بهت میگه. اصرار کردم، تو به من بگو چون منو نگران کردین. گفت: باشه، ولی به هیچ کس نگو، صدف حمله است. از نگرانی احساس کردم تنم داغ شد. پرسیدم میخواد چکار کنه؟ نمیخواد که نگهداره؟ جواب سوالم را میدونستم اما با اینحال پرسیدم جواب داد: نه، نمیخواد نگهداره، میخواد بره دکتر. گفتم: باشه، من باید به فکر پیدا کردن یک دکتر باشم. گفت: خودش پیدا کرده گفتم: من رسیدم خانه زنگ میزنم که بیاد با هم حرف بزنیم.

شب خودم را قبل از تاریک شدن هوا به خانه رساندم بعد از چند لحظه صدف هم آمد پسرم هم در خانه بود. اولش صدف خجالت میکشید حرف بزند. گفتم: صدف جان بگو. گفت: خاله جان ما کار بدی کردیم. گفتم: نه شما کار بدی نکردین. ازش پرسیدم مگر قرص استفاده نمیکردی؟ گفت: چرا، ولی چند روزی نخوردم. پرسیدم: چند وقت است؟ جواب داد ۷ هفته. به او گفتم: صدف جان شرایط خانواده ات را گفتی و به دکتر توضیح دادی که زمان زیادی نداری؟ جواب داد: آره همه چیز را میدانند و تلاش میکنند که زودتر کارم را تا قبل از تعطیلی مدرسه راه بندازند. گفتم باز هم تاکید کن که همه چیز کاملاً مخفی بماند حتی آدرس خانه تان. گفت: آنها فقط یک شماره تلفن از من خواهند داشت. بوسیدمش و گفتم: تو تنها نیستی ما پیشت هستیم و با هم

آموزه‌های مذهبی شان مدعی جایگاه والای زن در فرهنگ و مذهب شان استند و این جمله تکراری معروف را سند و حجت می آورند: "بهشت زیر پای مادران است." حالا با جولان نیروهای ارتجاعی و حاکمیت شان در تمام عرصه های اجتماعی و سیاسی وضع و شرایط از این هم بدتر شده است. حتی خانواده‌ها از تولد فرزند دختر خجالت می کشند.

این های که گفته آمدیم گوشه کوچکی از سنت‌ها و ارزش‌هایی عقب مانده و ارتجاعی در جامعه مردسالار افغانستان است که بر علیه زنان روا داشته شده و روا داشته می‌شود. استند جریانات و افرادی که به این ارزش‌ها ضدبشری و قرون وسطایی افتخار هم می کنند. با تأسف این فقط مردان نیستند که از این ارزش‌ها و سنت‌های ضدانسانی دفاع و تقدیر می نمایند، بلکه زنانی هم هستند که خود در تداوم و بقای آن با توجه با سلطه آن در پهنای اعماق جامعه و فضای اجتماعی / فرهنگی یی که در آن پرورش یافته اند، تحت عنوان ارزش‌های آبائی و اجدادی و متعالی و مسؤولیت دینی، عمل و خدمت می‌نمایند.

**هشت مارچ روز
جهانی زن را برای
همه مردان و
زنان آزادی خواه
و آزادی طلب
تبریک و تهنیت می
گوییم!**

من و زیبا

سیستم ضد انسانی است. او می گوید مادرم من را از بردگی ازدواج در کودکی نجات داد ولی من شاهد نابودی زنده گی دختران زیادی بوده ام و دیده ام که چطور با کابوسی به نام زنده گی دست و پنجه نرم میکنند.

زیبا الان پی برده است که انسان ها هنوز حرمت دارند و به حقوق خود واقفند و علیه بی حقوقی میجنگند. او می گوید اگر در اینجا این حقوق به دست آمده در ایران و افغانستان هم به دست خواهد آمد. فقط باید آگاه شد و به میدان آمد. او خودش در این میدان وارد شده و هیچکس نمیتواند او را برای برپایی یک دنیای انسانی از پا بپندازد. این فکر به او نیرو میدهد که زنده گی را ادامه دهد. او الان دیگر طلبکار است. کودکی از دست رفته آتش پای دار قالیبافی را طلب میکند. آموزشی که حقش بوده و از او سلب کرده اند را طلب میکند. رفاه و سعادت از دست رفته ش را طلب میکند. سوالاتش تمامی ندارد. هر آنچه که نیامخته را با سرعت یاد میگیرد. چشمانش هر چه بیشتر باز میشود. می گوید ما فقط در پی این بودیم که بخور و نمیری را بدست بیاوریم که زنده بمانیم. فکر می کردم زنده گی فقط همین. الان می بینم جور دیگری میشه زنده گی کرد. حرمت داشت. تحقیر نشد.

امکان هم بوجود می آمد. در آن لحظه شاید صدف و دوست پسرش هم آرزوی مرا داشتند. وقتی بیرون آمدم صدف دوباره گریه میکرد و من دلم میخواست بغلش کنم و با او گریه کنم.

بعد از چهل و هشت ساعت دوباره نزد دکتر رفتیم چون باید دو قرص دیگر میخورد و چند ساعتی آنجا تحت نظر دکتر میماند تا جنین کاملاً سقط شود. اینبار در اتاقی بودیم که یک تشک با پتویی در آن قرار داشت. چند دقیقه سپری شد تا دکتر آمد و دو قرص با لیوان آب به دستش داد چند لحظه بعد از خوردن قرص درد شدیدی او را گرفت به خود میپیچید از شدت درد حالش به هم خورده و بالا می آورد پسرمان از دیدن حال او هم میترسید و هم از ناراحتی اشک در چشمانش حلقه زده بود. اما صدف جوان دو تا درد را با هم میکشید درد جسمی و درد از دست دادن بچه اش. سقط جنین تجربه تلخی در زنده گی او بود و مطمئن هستم که هیچگاه نخواهد توانست این خاطره تلخ و درد آور را فراموش کند.

باید تلاش کرد جامعه ای بسازیم که در آن صدف ها مجبور نباشند چنین تصمیم دردناکی را بگیرند باید دست مذهب و اسلام سیاسی را چه در کشورهای اسلام زده و چه در اروپا از زنده گی زنان کوتاه کنیم تا هیچ زنی به خاطر فشارهای اخلاقی و عقب ماندگی خانواده مجبور به سقط جنین نشود. در آن چند روزبه شدت به یاد منصور حکمت و حرفهای زیبا و انسانی اش در مورد سقط جنین بودم که در یک دنیای بهتر به درستی و کاملاً انسانی آن را بیان کرده است. "کمتر پدیده ای چون سقط جنین، یعنی از میان بردن عامدانه جنین انسانی به دلیل تنگناهای فرهنگی و اقتصادی، بی ارزشی وجود آدمی و تناقض مناسبات اجتماعی استثمارگر و طبقاتی حاکم با موجودیت و سعادت بشر را به نمایش میگذارد. سقط جنین، گواه از خود بیگانه گی و عجز انسان در برابر مصائب و محرومیت هایی است که جامعه طبقاتی موجود به او تحمیل میکند." از یک دنیای بهتر، برنامه حزب کمونیست کارگری ایران

سرازیر شود. سقط جنین واقعا راه حل دردناکی است که او به دلیل فشارها و محدودیتهای فرهنگی و اخلاقی و سنتی که خانواده اش به او تحمیل میکردند باعث شده بود که این راه را انتخاب کند. این واقعا ننگ بشریت قرن بیست و یکم است که در قلب اروپا باشی ولی به دلیل فشار اخلاقیات عقب مانده و سنتی و وضعیت نابرابری که در آن قرار داری مجبور بشوی جنین ات را از بین ببری. صدف مجبور است بچه اش را سقط کند او گناهی این است که بدون میل و اراده خودش در خانواده ای بدنیا آمده که از کشورهای اسلام زده به اروپا مهاجرت کردند و او باید طبق قوانین مذهبی و عقب مانده خود را برای همسر آینده اش که مردان خانواده برایش انتخاب خواهند کرد حفظ کند.

چند دقیقه ای گذشت و دکتر او را صدا کرد او آرام بود هر سه با هم به اتاق دکتر رفتیم دکتر توضیحات لازم را داد و سپس دو عدد قرص را با لیوان آب به دستش داد. دیدن این صحنه برایم خیلی دردناک بود من که برای تقویت روحیه او همراهش آمده بودم طاقت دیدن این صحنه را نداشتم در مقابل چشمانم هر دوی آنها را می دیدم و احساس میکردم جینی که با خوردن این داروها از بین خواهد رفت درست مانند یکی از آنهاست و به همین دلیل بغض شدیدی گلویم را گرفته بود رویم را برگرداندم که این صحنه را نبینم. ای کاش میشد راهی برای حفظ این موجود زنده وجود داشت. ای کاش میشد از همین دو ماهگی او را در جایی خارج از رحم مادر نگهداری کرد ولی افسوس که هنوز علم پزشکی به این تکنیک دست نیافته و انسانهای زیادی قربانی این سنتها می شوند. متأسفانه ما در جهانی بسر میبریم که نظام سرمایه داری غیر انسانی حاکم بر آن است. اگر هزینه های زیادی که صرف ساختن سلاحهای کشتار دسته جمعی انسانها و صرف حفظ منافع سرمایه داری میشود برای کشف درمان بیماریهای خطرناک و کشنده و پیشرفت تکنولوژی پزشکی برای نجات جان انسانها استفاده میشد شاید این

**بدون سازماندهی جنبش زنان
و طبقات محروم جامعه و ایجاد
صف نیرومند و متشکل مقاومت
بر ضد امپراتوری سرمایه،
امکان نابودی سیستم و
ارزشهای زن ستیز و آپارتاید
جنسی ناممکن است.**

من و زیبا

افسانه وحدت

چیزی در اون مورد نشنوم. روزی مادرم از کار آمد. برایش شام آوردم. خواهر و برادر کوچکم خواب بودند. مادرم گفت، میدانی خود من ۱۱ سالم بود که با خبر شدم قرار است ازدواج کنم. هیچ راه دیگری نبود. روزی که من را بردند و به پدرت دادند برایم مثل مرگ بود. فقط دوست داشتم بمیرم. زنده گی دیگر برایم معنایی نداشت. نه اینکه قبل از آن پر معنا بود، نه فقط فهمیده بودم که چقدر بدبختیم. فقط وقت کردم به زنده گی فکر کنم. آنوقت بود که از زنده گی بدم آمد. به راستی ما برای چه باید زنده گی می کردیم. فقط فقر، عذاب و شکنجه. مردی که به خانه اش رفتم، زنش شدم همیشه برایم غریبه بود. هنوز صدای دندان هایم را که از ترس شب اول ورودم به آن اتاق حقیرانه و بد بوی او به هم میخورد را میشنوم. همانوقت مادر من را بغل کرد، موهایم را نوازش کرد و گفت قول میدهم که تو هرگز آنچه را که من تجربه کردم را تجربه نکنی. قول میدهم اجازه دهم خودت مرد زنده گیت را انتخاب کنی.

زیبا گریه میکرد. دیگر غروب شده بود. آسمان صورتی و طوسی کمرنگ بود. دستمال استفاده شده ای در ته کیفم پیدا کردم و به او دادم تا آب دماش را پاک کند. بی صبرانه منتظر بودم که علت آمدنش را به سوئد بفهمم.

او ادامه داد: چند سالی گذشت. مادر بیشتر از همیشه کار میکرد. ۱۲ سالم شده بود. شبی که پای دار قالیبافی بودم و میبافتم مادر صدایم کرد. به حیات رفتم. حیات کوچکی داشتیم با دیوارهای کاغذی فرسوده که گویی هر آن می خواهد به زمین بریزد. مادرم آهسته گفت. من قول تو را همان زمان که ۸ ساله بودی به مرد همسایه دادم و پولی گرفتم و گر نه از گرسنگی میمردیم. او گفت بخش زیادی از پولی را که بابت کار نزد مردم شمال شهر می گرفتم خرج رفت و آمدم میشد و کفاف ادامه در صفحه ۱۱

مادر ماند و ۳ تا بچه ریز و درشت برادری هم داشتم که ۵ سال از خودم بزرگتر بود ولی هیچکس نمیدانست کجاست و چه به سرش آمده. مادر به سختی میتوانست برای ما غذا و لباس تهیه کند. از صبح تا عصر سر کار می رفت و در خانه های مردم شمال شهر کار میکرد.

مردی در همسایگی مان بود که حدود ۴۰ سالی داشت و به ما بد جور نگاه میکرد. او به فقر ما پی برده بود، گاه گاهی با مادرم در کوچه صحبت میکرد. من کنجکاو نبودم تا اینکه روزی مادرم گفت تو قرار است زن این مرد بشوی و او به ما پول میدهد. من آن زمان ۸ سال داشتم. وحشتی تمام وجودم را فرا گرفت. به یک باره از آن موجود عجیب که هر گاه از کنارش میگذشتیم به ما نگاه می کرد نفرت پیدا کردم. فهمیدم چرا نگاهش را از من بر نمیگرفت. چه نفرت انگیز بود. زیبا حق حق شروع به گریه کرد. سرخی گونه هایش به یکباره محو شد و کاملاً سفید شد. فلاسک کوچک آبی در کیفم داشتم باز کردم و گفتم کمی بنوش. تمام سمت چپ بلوزم از اشک هایش خیس شده بود. کمی موهایش را نوازش کردم. گفتم برای همین به سوئد آمدی؟

ادامه داد: مادرم من را خیلی دوست داره باور کن. من کنارش، تو بغلش میخوابیدم. من دختر کوچولوی خوشگلش بودم. خودش میگفت. ولی از روزی که مادرم این خبر را داد هر روز پای دار قالیبافی که در خانه مان بود و من و خواهر و برادر کوچکم هر روز میبافتم میشستم، قالی میبافتم و اشک می ریختم. آیا مادر هنوز من را دوست داشت؟ این چه کاری بود که کرد؟ درک نمی کردم.

نمیدانم چند روز یا چند هفته گذشت. من در خانه بودم. گویی دیگر خبری از ازدواج من نبود. از مادرم هم نمی پرسیدم. می ترسیدم. ترجیح میدادم

سأله است که با جوان ها کار می کنم و به تعداد همین سالها با دخترانی مواجه شده ام که از ازدواج اجباری فرار کرده اند. یعنی از خانواده، کشور و شهرشان فرار کرده اند که خودشان را نجات بدهند. کودکانی را ملاقات کرده ام که با وحشت و کابوس دوری و جدایی از خانواده زنده گی میکنند ولی حاضر به تن دادن به مورد تجاوز دائمی قرار گرفتن نشده اند. در میان آنها دختر ۱۳ ساله ای بود که بیشتر از بقیه در خاطر من نشسته. چشمان بادامی و غمگینش بازتاب زنده گی سخت و پر مشکلش را داشت. از طبیعت سوئد بسیار لذت می برد و دائماً دوست داشت به کنار آب برویم. می ردمش و با هم حرف می زدیم. بعد از چند روزی شروع به تعریف از زنده گیش کرد.

مادر و پدرش از مشکلات و در بدری های افغانستان به دنبال خوشبختی به ایران مهاجرت کردند. زیبا در ایران به دنیا آمد. تنها چیزی که از پدرش به خاطر می آورد این بود که او معتاد بود و بد دهن و بداخلاق و دائم با مادرش دعوا می کرد. گفت: ۵ سالم بود که پاسداران پدرم را دستگیر و بدون اینکه به ما اطلاع دهند به افغانستان باز گرداندند.

ظهور اولین اختلاف طبقاتی در

تاریخ مصادف است با شکل

گیری تخصیص میان مرد و زن در

ازدواج تک همسری؛ و اولین

ستمگری طبقاتی مصادف است با

ستم مرد بر زن

انگلس

اجاره و خرجی خانه را نمیداد. ولی از او قول گرفتم که تا وقتی تو ۱۲ ساله میشوی صبر کن. تو به زودی ۱۲ ساله میشوی و او به سراغت خواهد آمد. به همین دلیل باید از ایران بروی. مادرم در سوئد و فنلاند فامیلهایی داشت. گفت تو به آنجا میروی، و به این ترتیب به همراه خاله‌ام و پسرش راهی سوئد شدیم.

زیبا آرام شده بود. دیگر گریه نمی‌کرد. سرش را روی شانه‌ام گذاشته بود و پاهایش را روی نیمکت کنار آب جمع کرده بود تا کمی گرمش شود. "دلم برای مامان خیلی تنگ شده. شب‌ها از اینکه کنارش نیستم و عطر بدنش را که به آن خو گرفته بودم حس نمی‌کنم گریه‌ام می‌گیرد. اونوقت دیگر دوست ندارم زنده باشم." و بعد با چشم‌های بادامی و پراشکس به من نگاه کرد و گفت: خاله چرا عده‌ای اینقدر باید زجر بکشند؟ چرا من باید از مادرم دور باشم. من دوست دارم پیش مادرم باشم. من دوست دارم مادرم در کنارم باشه. آیا این خواست بزرگیه. چرا بچه‌های سوئدی اینقدر خوشبختند. اونا همیشه پدر و مادرشان پیششونند. همکلاس‌های سوئدی من خیلی بی خیال و شادند. من مادرم را می‌خواهم. من از سوئد بدم می‌اد.

یاد شبی افتادم که شب کار بودم. ساعت ۱۲ نیمه شب دوری زدم که ببینم جوان‌ها همه به اتاق‌هایشان رفته اند و چراغ‌ها را خاموش کنم که صدای گریه زیبا را شنیدم. در زدم ولی در را باز نکرد. کلید انداختم و در را باز کردم و وارد اتاقش شدم. روی تختش جمع شده بود. نفس تنگی داشت. نگران شدم. پنجره را باز کردم. کمی آب بهش دادم. پرسیدم دلت برای مامان تنگ شده. به آرامی گفت "آره، دوست ندارم زنده باشم." بوسیدمش و کنارش نشستم تا آرام شد و خوابش برد. تعداد شب‌هایی که دچار این حالت میشد زیاد بود.

آنشب به روی نیمکت در کنار آب زیبا ساعت‌ها از زنده گیش گفت. از زنده گی

کوتاهش که برای او چیزی به غیر از سختی کشیدن، نگران بودن، زجر و فقر یادگار دیگری به همراه نداشت. زیبا به دلیل افغان بودنش مدرسه‌ای هم نرفته بود. به همت آشنایی می‌توانست بخواند و بنویسد. از یک زنده گی ساده و کاملاً ابتدائی به جامعه‌ای باز و پیشرفته پا گذاشته بود که قرن‌ها با آنچه دیده بود فرق می‌کرد. وقتی من ملاقاتش کردم ۶ ماهی بود که به سوئد آمده بود ولی هنوز در گیجی و بهت بود و نمیدانست چگونه با آن دست و پنجه نرم کند. مادر زیبا را نزد خواهرش در شهر دیگری فرستاد تا با او سفرشان، مهاجرتشان را تدارک ببیند. وقتی از او پرسیدم قضیه آن مرد که منتظر تو بود چه شد زیبا دگرگون شد. اوج ناراحتیش را آن زمان دیدم. بلند شد جیغ میکشید و به طرف آب دوید. داد میزد مامان کجایی؟ مامان تو را به خدا بیا پیشم. نمیبینی که تنها هستم؟ نمیبینی دختر کوچکت تنهاست؟ من بدون تو چکار کنم؟ دنبالش دویدم. فاصله تا آب آنقدر بود که توانستم به او برسم. دستم را به دور کمرش حلقه کردم و با زور زیاد سعی می‌کردم او را از رفتن به طرف آب منع کنم. جایی که ما نشسته بودیم قسمت گود آب بود و من میدانستم.



زیبا مقاومت می‌کرد تا خود را به آب برساند ولی توانستم آرامش کنم. مرد جوانی که ما را دید جلو آمد و با نگرانی پرسید کمک لازم دارید؟ به جایی زنگ بزنم؟ به او اطمینان دادم که اوضاع را کنترل می‌کنم و موبایل هم همراه دارم. او را بغل کردم تا کاملاً آرام شد. با سکوت دقایق بسیاری نشستیم. خود من هم توان پا شدن و راه افتادن را از دست داده بودم. دیگه بس بود. حتی اگر او می‌خواست ادامه دهد و از این همه بدبختی و بی حقوقی بگوید،

احساس می‌کردم بالا خواهم آورد. خوشبختانه کاملاً آرام گرفتم.

مردی که زیبا را خریده بود، چندین بار به سراغ مادر رفت و جنشش را مطالبه کرد. مادر هر بار دست به سرش می‌کرد. بالاخره مرد فهمید که چه شده. خشمگین شده بود و مادر را تهدید می‌کرد که یا پولم را پس بده یا دختر دیگری را می‌برم. مادر مجبور شد از آن محله اسباب کشی کند و در حقیقت فراری است. زیبا می‌گوید مادرم پول انجام این کارها را نداشت. نمیدانم از کجا تهیه می‌کند... .

زیبا الان انسان دیگری است. او میتواند در چشمان پسرها نگاه کند و بگوید به من توهین نکن. تو ارزشت از من بیشتر نیست. ما برابریم. زیبا لذت می‌برد که توانسته روسریش را بردارد و نسیم باد را در موهایش احساس کند. می‌گوید فکر نمی‌کردم افرادی وجود دارند که میتوانند بدون روسری بیرون بروند. که انسان خودش میتواند لباس و طرز تفکر خودش را انتخاب کند و تصمیم بگیرد. می‌گوید حجاب نفرت انگیز است. زیبا می‌گوید باورم نمیشود که میتوانم بدون ترس از تعرض و توهین و تحقیر زنده گی کنم. تبعیض را روزانه و مستمر بینم. دائم بد افغانی در گوشم نباشد. خودم را شهروند حقیر شده نیستم و به حساب بیایم.

او الان میداند که قوانین در خیلی از کشورها از کودک حمایت می‌کند و هیچکس حق ندارد طرز تفکر یا دینی را به کودک تحمیل کند یا کودکی را به ازدواج مجبور کند و ازدواج کودک ممنوع است. اوالان وظایف دولت را میداند و میتواند در این موارد سمینارها برگزار کند. می‌گوید به راستی اگر قوانین پشت مادرم بود و کودکانش، زنده گی ما جور دیگری میشد. می‌گوید کودکان زیادی را در دور و برشان و در همسایگی‌شان میشناسد که به فروش رسیدند و توسط مردان بزرگ و خیلی وقت‌ها زن و بچه دار خریداری می‌شدند و مورد بدترین شکل تجاوز و تعرض دائمی قرار می‌گرفتند. الان میداند که در ایران و افغانستان کودکان کاملاً بی حقوقند و این بی حقوقی به دلیل وجود یک

نگاهی مختصر به وضعیت زن در افغانستان

جوانان سوسیالیست

زمامداری شاهان و سلاطین گذشته زنان افغانستان چشیده اند. شاهان و سلاطین افغانی با اتکا به مذهب و سنت‌های فرتوت قبیله‌یی و به خاطر دوام تسلسل حاکمیت‌های میراثی شان هر یک حداقل چهار تا زن را به عقد خود در می‌آوردند و شمار کثیری را نیز به عنوان خدمه و کنیزکان در دربارها و حرمسراهای خود می‌گماشتند و سراسر زنده‌گی شان را در کامجویی‌های جنسی و هوس رانی‌های بی رویه هویت می‌بخشیدند.



واقعیت‌ها و داستان‌های حرمسراهای این سلاطین افغان یاد آور متفرت‌ترین سوء استفاده‌های جنسی از زنان زیبا و خوب رو بوده که از آن جمله به صورت نمونه میتوان از حرمسرای شاه حبیب‌الله خان که از جانب روحانیون مرتجع پیرامونی اش ملقب به خادم دین رسول الله و نور خدا معروف بود میتوان یاد کرد. میگویند وی در این حرمسرا به تعداد سه صد زن زیبا روی را جمع نموده بود و در تمام مدت ۲۳ سال حاکمیتش اکثریت اوقات خود را به عیاشی و هوسرانی با آنها می‌گذراند. این حرمسرا با دقت و نظم عالی درخور شاه آماده شده بود که هرگاهی که وی میل به هوسرانی میکرد برایش سرویس میشد. در حالیکه همسرش یعنی مادر امان‌الله که بعداً بانی استرداد استقلال افغانستان شد از همه کارنامه‌های شاه خبر داشت و در اثر مقاومت در برابر شاه به زندان حبسی محکوم گردیده بود. ادامه در صفحه ۱۳

چرا که زن را اساساً نگذاشته اند و بدین اساس خودش نیز نتوانسته است تا به صورت یک انسان مستقل و موجودی که قادر است همه کاره باشد و ظرفیت‌ها و توانایی‌های خود را بیرون دهد، وارد میدان شود. یا تاریخاً گاهی روند اجبارهای اقتصادی و مناسبات غیرانسانی آن نقش زن را منتفی ساخته، یا مذهب و سنت به حیث فرهنگ ضد استقلالیت زن در خرد ساختن جایگاه زن به حیث موجود برابر با مرد، نقش فوق‌العاده مخرب خود را بازی نموده است. به قول معروف زنان از صحنه تاریخ افغانستان به کلی محو شده اند. هر آنچه تا کنون وجود داشته، برمیگردد به تصمیم مرد، عمل و پراتیک مرد و بلاخره تاریخ مردانه. در تمامی دوران‌های سیاسی در افغانستان زیر سلطه مناسبات ظالمانه طبقاتی به حیث مادر تمام ستم‌ها، ستم جنسی بر زنان الی اکنون، تاریخ بی برگشت خود را داشته است. تاریخ سیاسی، اجتماعی افغانستان در تمام زمینه‌ها مملو از زن ستیزانه‌ترین ادبیات و ترسیم یک اسارتگاه زنانه در تمام ابعاد آن است. هرنوع جنبش و آزادیخواهی توسط زنان و برای زنان با سرکوب و دست‌زدن به آن مواجه شده و بدین‌سان رفته رفته موقعیت انسانی زن در افغانستان در مجموعه بشری به نام دنیا مکان حقیرانه‌ترین و عقب افتاده‌ترین را کسب نموده است.

۱- نگاه حکومت قبل از دوره امانی به زنان

همانطوریکه قبلاً بیان داشتیم تاریخ افغانستان مانند جوامع دیگر یک تاریخ کاملاً مردانه بوده که در آن زن جز سرکوب و خشونت و تحمل مصیبت‌های گوناگون، سهم دیگری نداشته است. طعم تلخ و ثمره تمام جنگ‌های خانمان برانداز، فقر و فلاکت را از همه اشکار تر و در تمام دوره‌های

از گذشته‌های دور دور زنان در افغانستان به نام‌های عاجزه، سرتوره، سیاه سر، عیال داری، ناموس، مادر اولاد‌ها، از ضعیف‌ترین و کم نقش‌ترین انسانهای جامعه و خانواده محسوب میشدند. سه عامل بسیار نیرومند اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دست در دست هم داده جایگاه و شخصیت زن افغان را تاریخاً نسبت به مردان جامعه پست‌تر، فرودست‌تر، حقیرانه‌تر و حتی غیرانسانی‌تر ساخته است. در بهترین حالات تاریخ گذشته افغانستان زنان انگشت شماری را می‌یابیم که یا به نام جنگ‌های افغانها علیه انگلیس پرچم جنگ برافراشته اند چون (ملالی و غازی ادی) و یا خال خال شاعر و عاشق بودند چون (مخفی بدخشی، نازوانا، زرغونه و رابعه بلخی، آمنه فدوی).

جای زن دولت‌مدار، سیاست‌دان، رهبر و قائد و رئیس و خلاصه تصمیم گیرنده در امور اجتماعی، سیاسی و اقتصادی برای دیگران و خودش، همیشه و پیوسته خالی بوده است.



الی پیروزی امان‌الله شاه تمام شاهان و سلاطین جابر افغانستان به نفع نصفی از جامعه که زنان باشند کوچکترین گام‌های گشایشی بر نداشتند. نه مکتب و مدرسه‌ی ساخته شد، نه کانون آموزشی‌ی برای زنان سازماندهی گردید و نه شفاخانه و کلینیکی برای زنان اعمار شد، نه در جهت تقویت هویت و شخصیت زن افغانی برنامه‌ی به اجرا درآمد. خلاصه در هیچ عرصه گامی برای بهبود وضعیت زن افغانی گذاشته نشد، تا اینکه در دوره‌ی به نام امانی توسط امان‌الله و پدرزنش همراه با گروهی از جوانان مشروطه خواه و مرفقی با آغاز صفحه نسبتاً جدیدی در تاریخ افغانستان و پس زدن مناسبات جابرانه قدیم و کوتاه کردن دست روحانیون مرتجع چون خاندان مجددی در دولت و سیاست، گشایش‌های حداقلی به نفع زنان و بیداری و ایفای نقش آنها روی دست گرفته شد که از جمله کشف حجاب یا برقع، تأسیس مکتب یا مدرسه زنانه توسط خواهر امان‌الله، تأسیس بیمارستان مخصوص زنان توسط همسر امان‌الله، اعزام عده‌ی از دختران افغان به ترکیه به خاطر تحصیل، ممنوعیت عقد چهار زن برای مرد، منع ازدواج دختران خُردسال، مشخص ساختن سن ازدواج دختران در ۱۸ سالگی و غیره که در خفا و پشت پرده موجی از نارضایتی‌های روحانیون مرتجع و در رأس خاندان مجددی‌ها را برانگیخت که پایان تراژیک حاکمیت امانی را با دسائس ارتجاع داخلی و انگلیس سبب شده بود.

اگر از طولانی شدن بحث جلوگیری کنیم به صورت خلاصه میتوان نتیجه گرفت که ارتجاع، عقب‌مانی و تحجر فکری همراه با سلطه مذهبی در تمامی دربارهای امرای افغانی به یک تفکر مسلط که ظرفیت مادی تصمیم‌گیری‌های ضد ترقی و تجدد را در خود به

صورت اشکارا دارا بود، نگذاشت تا کوچکترین ظرفیت سازی و تغییر در زنده‌گی بدوی زنان افغان رونما گردد و بدین ترتیب تمام آن دوران‌ها را میتوان به مثابه‌أسف‌انگیزترین داستان زنده‌گی زنان افغانستان یاد نمود.

۲- خاندان محمدزایی و وضع زنان افغانستان

از امارت سردار دوست محمد خان که آغازگر سلسله حکومت داری محمد زایی‌ها در افغانستان به شمار می‌آید الی سردار محمد داوود رئیس جمهور که آخرین فرد این سلاله است و جمعاً مدت یکصد و چهل و سه سال را در بر میگیرد، تنها دوره کوتاه امان‌الله را میتوان یکی از برهه‌های این تاریخ حدوداً یک و نیم قرنۀ این خاندان در تحول نسبی به نفع و حرکت زنان یاد کرد که در بالا نیز به صورت کوتاه به آن اشاره شد. باقی این صد و چهل سال که از لحاظ تاریخی زمان هنگفتی است برای نهضت زنان و تغییر جایگاه زن در افغانستان، تثبیت موقعیت زنان و تغییر وضعیت آنها گام‌های کوچکی نیز برداشته نشد. استبداد نادر شاهی تمامی ریفورم‌های دوره امانی به نفع زنان را لغو نمود. دختران دانش‌آموز را که برای ادامه آموزش به خارج فرستاده شده بودند دوباره به کشور فراخواند و مطابق به خواست قشر ارتجاع مذهبی که تکیه گاه اصلی دولت نادری را تشکیل میداد دوباره حجاب و برقع به صورت اجباری مرسوم شد.



اما علی‌الرغم همه نیت ضد ترقی خواهانه‌ی که بعد از سقوط امان‌الله وجود داشت و تلاش‌های زن ستیزانۀ خاندان یحیی باز هم نادر و ظاهر

نتوانستند در برابر یک موج آرام دیگراندیشی و مبارزه به خاطر رهایی زنان به صورت کامل قد علم کنند. آنها مجبور بودند که ولو به تظاهر هم که شده عده‌ی از امکانات را در همان کیفیت ناچیز آن برای دیگرگونی زنده‌گی اجتماعی و فرهنگی بدوی زنان رویدست بگیرند. اما از آنجاییکه تاریخ حاکمیت این خانواده مستبد و بیکاره در هیچ عرصه‌ی از انکشاف و تکامل روابط اقتصادی و اجتماعی مردمان این سرزمین هیچ تحول ابتدائی را ندید، بناءً با قاطعیت میتوان بیان داشت که عصر حکمرانی سلسله محمدزایی‌ها در افغانستان در مقایسه با سیر تحولاتی که در جهان و سرزمین‌های همسایۀ افغانستان در حرکت بود یکی از بی‌مایه‌ترین و بی‌کفایت‌ترین سیرهای سیاسی در افغانستان بود. به نظر ما ریشه مصائب و بدبختی‌های اصلی ۳۵ سال دولتی سیاسی قدرت در افغانستان میان نیروی رفورمیست چپ و راست را میتوان به صورت واضح در ترسیم همان سیمای یک افغانستان عقب افتاده از کاروان تمدن جهانی، به حیث عامل اساسی نیرومند خرابی اوضاع ۳۵ سال اخیر دید. جدا از اینکه این تصویر هیچگاه به معنی برائت سیاسی برای هیچ گروه سیاسی در نارامی‌های این دوره محسوب نمیشود.

۳- حکومت خلقی و سیاست هایش در رابطه به آزادی زن

با پیروزی کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ توسط حزب دموکراتیک خلق، به قدرت خانواده محمدزایی‌ها در افغانستان پایان داده شد. و صفحه تازه‌ی در تاریخ سیاسی افغانستان باز گردید. رژیم کودتا از آنجایی که زیر شعار «چپ و خلق و کارگر» به میدان آمده بود، دست به صدور فرامین تازه‌ی زد که از آن جمله یکی هم فرمان شماره هفت در مورد زنان بود. این فرمان در ذات خود با رفورمیسمی که در آن دیده می‌شد با جهت‌گیری آن حزب برای تجدد و ایجاد مناسبات نو در افغانستان همخوانی داشت. البته این فرمان مانند فرمان‌های دیگر آن حزب از بالا و توسط دولت خلقی صادر گردید، ادامه در صفحه ۱۴

یعنی اینکه در یک جدل و گفت‌وگو با توده ها و با شرکت مستقیم خود زنان رویدست گرفته نشده بود، اما با وجود آن گامی بود پیشرونده در جهت محو مناسبات نابرابر زنان در جامعه، و به همین جهت نیز توسط زنان افغانستان در آغاز با خشنودی استقبال گردید. محتوای فرمان که اگر از تعیین مهریه ازدواج به سه صد افغانی واحد پولی افغانی (مقدار شریعت اسلامی) بگذریم، تعیین سن ازدواج برای دختران به ۱۶ و مردان به ۱۸ سال، امتناع از ازدواج کودکان، روحیه امتناع از مخارج هنگفت در مراسم ازدواج ها، امتناع از ازدواج های اجباری و تسهیل پروسه طلاق و جدایی خانواده هاییکه با هم مشکلات عدیده دارند، سوادآموزی زنانیکه از سواد به کلی محروم بودند و غیره، وعده هایی بود مترقی. ولی دولت حزب دموکراتیک خلق برای تحقق بخشیدن عملی محتویات این فرمان هیچگونه آماده گی فکری، کادری و تخصصی نداشت. دولت کودتای ثور با موج عظیمی از خواست های زنان که ناشی میشد از به کار گیری مضمون این فرمان در یک ناقابلیتی مضاعف و وحشتناک قرار داشت و آنچه را که رویدست گرفت نیز همه اش مربوط میشد به نمایشات شکلی و سطحی. در روند تحقق این فرمان بود که در اندک زمان به جای بروز نتایج ثمربخش و وسعت دایره پشتیبانی ملیونی زنان افغانستان از حکومت، با دستاویز قرارگرفتن آن توسط ارتجاع مذهبی و سنتی، برضد خودش مبدل گردید. این حاکمیت خلقی نتوانست تا زنان ملیونی افغانستان را که تاریخاً از مناسبات نابرابر و ستم های جنسیتی و تبعیض های گوناگون رنج میردند و نیروی بالقوه یی برای دفاع از ریفورم ها بودند به نفع خود بسیج نماید.

دولت خلقی با نداشتن قدرت اجرائیه و ضعف شدید مدیریت و عطش سیری ناپذیر قدرت خواهی، در کوتاه ترین زمان به انحراف در

زمینه تحقق فرمان شماره هفت خود آغاز کرد و سؤ استفاده های احمقانه از زنان جامعه که اساساً منتظر تغییر مناسبات غیرعادلانه پیرامون خود بودند، تمام سیستم فاشیستی حاکم را احتوا نمود. عوامل عدیده یی را میشود به حیث دلایل متعدد در این رابطه ردیف کرد، ولی از آنجائیکه مشغله و پراتیک اصلی دولت خلقی را تصرف تمامی ویکه تازانه قدرت برای خود، محو متحدان سیاسی از جمله جریان های سیاسی چپ در افغانستان، حتی درگیری و تصفیه های خونین میان خود جناح های حزب، دشمنی احمقانه با تمام لایه های مذهبی جامعه، بیروکراسی، کم سوادی سیاسی کادرهای بالایی حزب و غیره تشکیل میداد، اساساً تمامی فرامین بالنسبه مترقی ایرا که اعلام نموده بود، بروی کاغذ باقی ماند و همانطوریکه در بالا تذکر رفت حتی دشمنان تجدد و ترقی افغانستان و ارتجاع مذهبی توانستند به نام اقدامات "کمونیستی"، مردم را علیه آن بسیج نمایند.

۴- نگاه چپ سنتی یا مردسالار افغانی به رهایی زن

چپ قدیم که ما انرا بنام چپ سنتی نیز میشناسیم اساساً از مسأله رهایی زن در افغانستان استفاده ابزاری میکرد. خصلت سیاسی این مبارزه بیشتر هویت ضد فرهنگ غربی داشت. فرهنگ شرقی که یکی از سجایایش همان برتری خواهی مرد نسبت به زن است در این چپ و بقایای آن حفظ میگردد و اکنون نیز پاسداری میشود. به همین بنیاد وقتی



پراتیک این چپ ها چه در قدرت مانند حزب دموکراتیک خلق و یا هم در اپوزیسیون مانند جریانات شعله جاوید ملاحظه میگردد، نگاه آنها

نسبت به این مسأله شدیداً مردسالارانه بوده. عوامل عدیده چنین یک نگاهی همانطوریکه در بالا نیز به آن اشاره شد ناشی میگشت و میگردد از تمکین سیاسی این جریانات به سنت های عقب افتاده جامعه افغانی مانند "فرهنگ افغانی" و "فرهنگ مذهبی".

یکی از مایه های اصلی احترام به "سنت" و "مذهب" و "ناسیونالیسم" در کشور های عقب نگه داشته شده من جمله افغانستان را که به صورت روبنای فرهنگی قابل اعتناء و دارای قدرت سیاسی معین در اشکال مختلفه تاریخا عمل نموده مفهوم رهایی زن از قید اسارت و خواست آزادی زنان میسازد.

در ترمینالوژی این چپ ها مفهوم آزادی زن معنا واستنتاج غربی "امپریالیستی" دارد. یعنی اگر وقتی از آزادی زن حرف به میان می آید آنها تصور میکنند که این آزادی زنان را فاسد میسازد و اخلاقیات غربی را تقویت میکند. به نظر آنها مبارزه مدنی و اجتماعی زنان علیه مناسبات مرد سالار، حجاب و مذهب را نباید همیشه علم کرد زیرا این خواست ها با سنت های افغانی و مذهبی در تقابل قرار دارند و مبارزه محکم در این عرصه فرهنگ و سنت افغانی را خدشه دار میسازد. چون این جریانات چپی به نام دفاع از مذهب مترقی همیشه و در طول مبارزات شان در جستجوی متحدین سیاسی از میان لایه های مذهبی های میانه رو یا گند رو بوده اند بناءً همیشه در گام گذاشتن در مسیر آزادی زنان در اشکال مختلفه به مذهب باج داده اند و از خواسته های آزادیخواهانه زنان در افغانستان کوتاه آمده اند. مثلاً حزب و دولت دموکراتیک خلق طی ۱۴ سال حاکمیت خود در حالیکه در ابتدا گامهای معین رفورمیستی در این زمینه برداشت ولی در حاکمیت نجیب الله در رکود و پس رفت در این زمینه حتی تا انحلال سازمان زنان شان به صورت قهقرای پیش رفت. به همین سان جریانات مائویستی افغانی نیز با استراتژی های غلط خود نفوذ میان زنان را با باج دادن به سنت و مذهب به صفر تقلیل داد.

مردسالاری به حیث محصول سنت و مذهب در جامعه افغانی وسیعاً در تمام طیف های این چپ ها ایفا شده و همیشه این مردان چپ بوده اند که مانند لایه های جانبدار سنت و مذهب ادامه در صفحه ۱۵

برای زنان تعیین تکلیف نموده و حدود و ثغور آزادی زن را مشخص میساختند و میسازند. در نگاه این طیف چپ ها کارخانه گي، مراقبت از زنده گي درون خانواده، رسیده گي به اطفال و غیره جزئی از عرصه های طبیعی مکلفیت زنان به حساب می آید و زنان و دختران اجازه ندارند بدون اجازه مرد خانواده عاشق شوند، ازدواج کنند، ادامه تحصیل نمایند و یا به کارهای مهم در خارج از خانواده اقدام نمایند.

از لحاظ سیاسی اکثریت چنین چپ ها آزادی و برابری زنان با مردان را مطلقاً به تاریخ رفع نابرابری های اقتصادی در آینده های بسیار دور آدرس میدهند و بر همین مبنا شعار برابری زن و مرد برای آنها تنها در محیط های کارگری معنا پیدا کرده و میکند.

۵- مجاهدین و زندان زنان

همانطوریکه در بحث قبلی تذکر دادیم، با آغاز و پایان یافتن حاکمیت نجیب الله آخرین مهره حزب دموکراتیک خلق و وداع آن حزب با تمام مفاهیم چپی و دموکراتیک، موازی با آن وضعیت زنان در جامعه نیز آستن استقبال برای یک پس روی قهقرایی گردید. پیروزی سیاسی جهاد اسلامی در هیأت دولت اسلامی افغانستان آغازگر فاز آتارشی و لمپنیزم اسلامی بود که اساساً آن را میتوان پیروزی "سنت" و "مذهب" و "ناسیونالیسم کور قومی" نام نهاد. با پیروزی انقلاب اسلامی در افغانستان، رهبران مسلمان افغان با ریش های

حنا زده و هریک در معیت چهار زن عقدی از خارجه اسلامی تشریف آوردند و سکان قدرت سیاسی در افغانستان را با احزابی چون حرکت و برکت و جمعیت و شورای قیادی و غیره اسلامی، در اختیار گرفتند. با شروع موج جدید اسلامی، آزادی های اسلامی زنان آغاز شد. اولین ضربت سیاسی و اجتماعی بر هویت زنان، بر استقلالیت آنان و آنچه طی تاریخ مبارزاتی در یک حرکت نسبی زنان به پیش، به دست آمده بود، وارد آمد. حجاب اسلامی بشدت عملی گردید و اپارتاید جنسیتی، خروج دسته دسته و جمع های گروهی زنان از موقعیت های کاری و دفاتر آغاز گردید. دانشگاه های افغانستان نیز اسلامی شد و میان پسران و دختران زنچیر انداختند. تفتیش اسلامی زنان توسط دسته های مجاهدینی در جاده ها و مکان های شهری آغاز گردید. آنها زنان را همه جا توقف میدادند و در مورد نوع آرایش صورت شان برایشان اخطار میدادند، لاک ناخن زنان را نوعی بی حجابی غیر اسلامی می پنداشتند و در مورد لباس پوشیدن زنان دخالت میکردند. میان دواير و اداراتی که قبلاً زنان با مردان مشترکاً کار میکردند جداسازی هایی توسط آویختن پرده های ضخیم میان آنها روی دست گرفته شد تا مبدا مردان بیچاره با شنیدن آواز زنان تحریک !!! و وسوسه شوند.

اما هنوز این مجاهدان اسلام در آغاز اجرای برنامه های این چینی شان بودند که جنگ های قدرت میان شان داغ و داغتر شد و کوچه کوچه افغانستان در این جنگ قدرت به دست این مجاهدان به خون شسته شد. این احزاب اسلامی که هریک شان میخواستند قدرت سیاسی رادر کابل به صورت همه جانبه در قبضه خود داشته باشند برای به دست آوردن این هدف از هیچ نوع وحشی گری در مقابل هم و در مقابل مردم افغانستان دریغ نکردند. در این فاز جنگ و جنایت باز هم این زنان افغانستان بودند که بیشتر از همه، زهر تلخ وحشت های جنگ قدرت مجاهدین را چشیدند که توضیح مفصل آن از ظرفیت این صفحه بدور است. کافیت مشت

نمونه خروار از جنایات این احزاب اسلامی و حکومت مجاهدین در غرب کابل در جنگ های میان گروهی شان در افشار یاد کرد که هرگز از حافظه مردم افغانستان پاک نخواهد شد. جنگی که در آن زنان بیگناه آن منطقه برهنه شلاق زده شدند و حتی شکم های باردار شان توسط این مجاهدین راه حق با شمشیر پاره گردید. (البته جالبتر از همه اینکه تمامی رهبران شریک در همین فاجعه در سایه حکومت غنی و عبدالله تشریف دارند و با هزاران ناز و نعمت زنده گي شاهانه دارند) کوتاه سخن اینکه حاکمیت پنج ساله اسلامی مجاهدین در افغانستان یکی از دردناک ترین تولیدات سیاسی و شوم به مردم و به خصوص زنان افغانستان بود که در همه عرصه هالین سرزمین را به زندان زنان تبدیل نموده بود.

۶ - طالبان و نابودی زنان

حاکمیت اصیل اسلامی امارت طالبان در افغانستان در قرن ۲۱ شاید یکی از نمونه های منحصر به فرد سیاسی در جهان بوده باشد. زیرا جهان آن روز همه گونه سلطه های جابرانه مذهبی و گاهاً ایدئالوژیک را دیده بود ولی طالبان اسلامی یکی از نمونه های نادر و کمیاب چنین سلطه یی بود. این امارت اسلامی از هیچ سر و زاویه یی به هیچ نوع تمدن انسانی قرن اخیر رابطه نداشت.

این امیر نشین اسلامی که اساساً از جانب غرب و کمپنی های نفتی کشورهای عربی و استخبارات پاکستان از میان مدارس دینی پاکستان دست چین گردید تا وسیله یی باشد برای رسیدن به برنامه های شرکت های نفتی و ایجاد یک پاکستان کوچک در افغانستان، به جان مردم افغانستان انداخته شد. (اینجا تفسیر بیشتر مسأله مارا از اصل موضوع مورد بحث دور می کند). بناءً نگاه سریعی به وضعیت زنان در آن دوره می اندازیم.

حرف معروف است که طالبان به زنان افغان بشارت دادند که زن حق دارد تا دوبار تنها از خانه یا منزل بیرون آید یکی در زمان ادامه در صفحه ۱۶

فرخنده باد روز

جهانی زن



ازدواج و دیگری برای دفن. با ورود طالبان زنان افغان اگر نیم نفسی هم برای زنده ماندن و ادا های انسانی خود داشتند، آن را از دست دادند. این بار همه چیز کاپی صدر اسلام بود که گام به گام تحقق می یافت. تمام مکاتب دخترانه بسته شد، آن پرده های ضخیم دوران مجاهدینی نیز که مردان و زنان را از هم جدا می ساخت، بکلی برچیده شد. اجازه دکتر رفتن به مریضان زن ممنوع اعلام شد. حجاب اجباری به برقع و چادری اجباری مبدل شد. راه رفتن زنان با کفش های بلند و صدا دار قدغن شد. پوشیدن جراب و تنبان سفید که علامت رنگ پرچم طالبان بود، ممنوع گردید و مرتکبین زن به شلاق در ملا عام محکوم گردیدند. هر نوع اعتراض زن اگر وجود داشت با شکنجه الی اعدام و سنگسار زنان بدرقه گردید. خلاصه در این دوره تاریک و ظلمت از هر در و دیواری، مردانگی، رقابت ریش و پشم، دستار و عمامه می بارید. افغانستان دقیقاً عصر حجر یا صیقل سنگ را تجربه میکرد و دنیای متمدن سرمای داری از شرق گرفته تا غرب و اروپا اصلاً هیچ نوع یادی هم از این انحطاط انسانی در یک سرزمین بلا دیده نمی نمودند. کوتاه سخن اینکه اگر در یک جامعه نیمی از پیکرش که زنان و دختران باشند و آخرین سرکوب های این چینی را ببینند دقیقاً آن جامعه در ردیف مرده گان محسوب میگردد و طالبان به راستی موفق شدند تا با قوانین راستین اسلامی خود نابودی زنان زجر کشیده افغان را رقم زنند. البته جا دارد در همین جا یادآوری نمایم که درست در همین تاریک ترین و ناامید کننده ترین وهله های تاریخی، سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان نیز به دفاع از انسانیت تشکیل شد، که در مبحث جداگانه به آن خواهیم پرداخت.

۷- حاکمیت چهارده ساله امریکایی و مفهوم نقش زنان در آن

فقدان باور به توانایی های مادی و معنوی حاکمیت- های مرد سالار یکی از عوامل اصلی در تغییر موقف و موقعیت زنان است. در ۱۴ سال حاکمیت کُرزی، غنی و عبدالله در رابطه تحول در موقعیت زنان چنین یک اراده منفی وجود داشته است. اکثر این موضع گیری ها ناشی میشود از ترکیب زن ستیزانه این حاکمیت ها و خشنود ساختن نیروی زن ستیز طالبان و دیگر سنت گرا های قدرتمند که نیروی پیرامونی این حاکمیت را تشکیل میدهند.

کفایت میکند تا این رویکرد حاکمیت قومی مذهبی را با یک مثال روشن تر بیان کنیم. طی سیزده سال حکومت داری حامد کُرزی وجود چنین روحیه ای در به انفعال کشاندن همسر وی (خانم زینت) به حیث فیگور (بانوی اول مملکت) پیام اشکاری بود از عدم و یا اکراً و پشتیبانی از بهبود وضعیت زن در افغانستان. طی تمام این دوره وی با وجود داشتن مدارک تحصیلات عالی حاضر به دو مصاحبه نشد. یک مکتب، مدرسه و مؤسسه خیریه را ایجاد نکرد، حتی یک بار هم پیامی برای امیدواری زنان افغانستان که از جمله محکوم ترین زنان جهان اند نداد.



به همین سان این تجربه منفی ادامه یافت و فقط در شکل عده ای از زنان مردسالار به حساب ها و زیر نام ترکیب های مختلف به عده ای از مناصب گماشته شده اند که به قول معروف از سنگ صدا برمی آید ولی از آنها نه.

طی این زمان گام هایی که زن افغانی بتواند به واسطه آن عرض وجود مستقلانه نماید برداشته نشد.

زنان افغان به خصوص بیرون از شهر ها از آموزش همه گانی در رنج مضاعف اند و در شهر ها نیز کیفیت پایین سطح آموزشی بیداد میکند. عدم رسیده گی به صحت و سلامت یا بهداشت زنان یکی از اساسی ترین مسأله هاست. در همین جا باید یاد آور شد که **افغانستان بدترین سرزمینی ست که در آن مرگ مادران و نوزادان اتفاق می افتد. خشونت خانواده گی، خشونت اجتماعی، سرکوب آرزوهای انسانی زنان، نگاه تحقیرآمیز به جایگاه زن،** نبود برنامه های بنیادی برای احراز موقعیت مناسب زن افغان در تمام امور سیاسی اجتماعی و غیره از جمله عواملیست که جامعه سیاسی افغانی را از حق اشتراک فعال زن در تمام تحولات محروم ساخته است.

طی این همه سالها که نیرو های اشغالگر ناتو آنرا اشغال برای دیموکراسی و نجات زنان افغان از استبداد دینی طالبان عنوان کرده بود. تغییری هم اگر در زنده گی زنان افغانستان به میان آمده است اکثراً إفاده کننده تحولات شکلی است. زیرا زنان افغان در وجود این حاکمیت های شبه امریکایی به دوام یا ادامه ضمانت سیاسی تحول میان دو دسته از نیرو های زن ستیز که هردوی آنها با غرب و امریکا روابط همه جانبه دارند اطمینان و باور ندارند. دوتا نیروی جهادی زن ستیز و مؤثر در حاکمیت از یک جانب و متخاصم آنها طالبان و حزب اسلامی و دیگران به حیث زن ستیز ترین نیروها در جانب دیگر. در حقیقت اینها هستند که تحقق بخشنده سیاست های امریکایی در افغانستان اند و سازمان سیاسی جامعه زیر نفوذ امکانات اینها قرار دارد. نیروی سوم اعم از چپ یا راست لیبرال در صحنه سیاسی افغانستان از موقعیت مناسب برخوردار نیست.

بناءً در نتیجه باید خلاصه ساخت که حرکت سیاسی حاکمیت چهارده ساله در افغانستان در هیچ حلقه تأثیر گذار به نفع پایه ایی موقعیت زنان به حیث انسانهای برابر در جامعه پیام آور تغییر استراتژیک در زنده گی زنان نبوده است، اما زنان و دختران افغان خودشان با شجاعتی که از خود بروز میدهند، پیوسته در جنگ و نبرد علیه هیولای



**سازمان سوسیالیستهای
کارگری برای آزادی، برابری و
سوسیالیسم مبارزه می کند، برای
تقویت صف آزادی خواهی
و برابری طلبی و برای تحقق
آرمان سوسیالیسم به آن
پیوندید!**

**از سایت های سازمان
سوسیالیستهای کارگری
افغانستان بازدید نموده و
آنها را به رفقا و دوستان
تان معرفی نمائید!**

www.workersocialist.org

<https://www.facebook.com/workersocialism>

www.asrejadid.org

چند سرباز ناپرواکی ها ظاهر شده و میشوند.

۸- زنان مرد سالار در افغانستان

اینکه در افغانستان بیشترین ستم های جسمی و روانی را زنان متقبل میشوند حقیقتی است که همه از آن واقف اند. این نابرابری های گسترده طبیعتاً که توسط سیاست ها و فرهنگ هایی که قبلاً از آن به نام "سنت" و "مذهب" نام گرفتیم در جامعه عمل میکند و به بخشی از تفکر اجتماعی مبدل میگردد. محصول چنین تفکری در تعمیق نابرابری زن و مرد اگر از یک جانب مردان جامعه را بد بار می آورد ولی از جانبی عده معینی از زنان را نیز در صف تأیید این نابرابری ها کشانیده و این کمیت زنان را به مبلغین نابرابری ها و فرودستی های زن مبدل ساخته است.

بیشتر این طیف از زنان تحت تأثیر تبلیغات دینی و یا حتی عضویت در عده یی از کانون های اسلامی، از موقعیت فرودست زن و میتود های دینی مطابق احکام قرآنی دفاع می نمایند. اینها در اکثر تعابیر از زنان و داشتن حق و حقوق آنها مادر را الگوی زن میدانند و زیرنام "بهشت زیر پای مادران است" هویت زن را در همان چارچوب سنت ها و افسانه های مذهبی به تعریف میگیرند. در حقیقت چنین زنان جایگاه شان همیشه در پهلوی مردان زن ستیز قرار دارد و ابزاری اند برای خاموش ساختن زنان دیگر.

این طیف از زنان مرد سالار اگر در سیاست دخالت نمایند، به دو تا هویت های اجرایی تقسیم میشوند:

نخست: زنان حکومتی که بعد از ایجاد دولت کرزی الی اکنون به صورت تصنعی و نشان دادن ترکیب سیاسی شامل دولت و شورا و سنا و غیره گردیده اند که جز تأیید تمام سیاست های قومی و مذهبی دولت حرفی ندارند. اینها

همیشه خودشانرا و موقعیت های ارتجاعی خود را نمونه آزادی زن در افغانستان معرفی میدارند و از رویکرد حکومت و قوانین تبعیضی این حاکمیت ۱۴ ساله علیه زنان پیوسته دفاع نموده اند. اینها با گرفتن عاید ماهانه چندین هزار دالری در حقیقت نسبت به برخی از مردان زن ستیز بدتر عمل میکنند. وقتی مشاهده میکنیم که مسؤولین وزارت زنان افغانستان اعلام میکنند که ما برای رسیدن به حقوق زن و محو خشونت علیه زنان به علمای دین و ملا های مساجد شدیداً ضرورت داریم تا تبلیغ کننده دفاع از حق زنان باشند، اوج فصاحت و مسخره گوی این سیاستها را نشان میدهد.

دوم: زنانیکه در چارچوب دینی تعالی شخصیت زن را میخواهند. این بخش از زنان نقش مخرب تری را در جلوگیری از پیشرفت و آزادی زنان ایفا نموده و در بسیاری حالات تقویت کننده مستقیم و غیر مستقیم تنظیم های اسلامی و مدافعین تربیت اسلامی زنان و تعریف دینی آزادی برای زنان اند.

آنها با هرنوع جلوه یی از نگاه مدرن به زنان در مخالفت قرار دارند و هرنوع تجدد و آزادی در دنیای زن را با فساد و تربیت غربی در رابطه می بینند و برایشان فاطمه و مریم و مادر موسی و عایشه و خدیجه الگو های زنان خوب اند. به همین بنیاد آنها پاسداران محکم مردسالاری در جامعه اند. کار اینها جداسازی های مستقیم جنسی زنان و مردان است، حفظ حجاب و برقع و رعایت شریعت اسلامی در تمام ابعاد زنده گی، تعقیب مدارس دینی قرآن و بلاخره اسیر ماندن زن در پنجه مردان از تفکر و جهان نگرانی آنهاست.

این طیف از زنان زن ستیز تاریخاً ابزاری بودند و هستند در دستان حاکمیت های مذهبی برای تحمیل زنان جامعه.

ادامه در شماره آینده

وضعیت زنان در افغانستان در سالی که گذشت

زرقا فروغ

واقعیت ها گواه اند که قدرت های بزرگ سرمایه داری جهت پیشبرد خواست ها و بر آورده شدن اهداف شان همواره آشوب های سیاسی بر پا میکنند، آتش جنگ را مشتعل میسازند، آرامش را به یغما میبرند و در نتیجه پائین ترین اقشار جامعه را با فقر گسترده ای مواجه ساخته و شالوده یک زندگی متعارف را به چالش های جدی موجه میسازند.

در افغانستان نیز همین مضمون با اشکال متفاوت سالهاست از مردم قربانی گرفته است. با فرو پاشی شوروی و پایان جنگ سرد زمینه گسترش نفوذ سیاسی و نظامی ایالات متحده و متحدینش در منطقه و افغانستان میسر گردید. در جریان این پروسه در فضای پر تنش و بی ثبات و فرو ریخته ساختار های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشور زمینه نفوذ گرایش های مذهبی آماده گردید.

بعد از واقعه یازده سپتمبر و سقوط طالبان و حضور بیش از ۴۰ کشور جهان در افغانستان با شعار دموکراسی، که یکی از توجیهات حضور شان وضعیت بد زنان بود، در موقعیت زنان افغانستانی نه تنها بهبود حاصل نشد بلکه در گذارشات هر ساله سازمان ملل افغانستان را خطرناک ترین و بدترین مکان برای زنده گی زنان تعریف گردید.

گر چه در طول تاریخ جوامع طبقاتی ستم بر زن بر اساس منافع طبقه ی حاکم تغییر پیدا کرده است. زن از ابتدای طبقاتی شدن جامعه تا به امروز به عنوان جنس دوم محسوب شده است.

در افغانستان که مذهب نقش اصلی را در اداره ای سیاسی جامعه ایفا می کند، زنان نه تنها از استثمار به عنوان جنس دوم رنج می برند، در عین حال به دلیل حاکم بودن مذهب

از لحاظ آزادی های فردی هم شدیدن در تنگنا هستند. مذهب یکی از عوامل عمده ای دامن زدن به فرهنگ مردسالاری در جامعه افغانستان است.

عوامل عمده ای که در تشدید وضعیت زن در افغانستان نقش دارند عبارتند از:

- ۱: نظامیگری و جنگ و بی ثباتی در تشدید خشونت چه به صورت خانوادگی و یا اجتماعی.
- ۲: رشد و نفوذ اسلام سیاسی که یکی از مولفه های آن تشدید تبعیض جنسی و خشونت مقابل زنان است.
- ۳: فقر و بیکاری.
- ۴: اعتیاد به مواد مخدر.
- ۵: فرو ریختگی ساختاری از جمله فرو ریختگی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و حمایتی.
- ۶: سیستم دولتی فاسد مذهبی مافیایی و مریض و سیستم قضایی غرق در فساد اداری.
- ۷: موجودیت گنگسترهای جهادی و جنگ سالارهای مسلح و پر قدرت.
- ۸: فعالیت باند های مافیایی (قاچاق زنان و کودکان دختر و پسر)
- ۹: بیسوادی و نبود آگاهی زنان از حقوق شان. (عدم آگاهی و میزان از خودیگانگی در میان گروه های زنان و تسلط سنت و فرهنگ مردسالاری).
- ۱۰: فرهنگ و سنت های مذهبی عقب مانده و قبیله ای.
- ۱۱: غیابت نیرو های چپ و سوسیالیست.

دولت وحدت ملی و چگونگی وضع زنان:

زنان در جامعه طبقاتی و مذهبی افغانستان بعد از پشت سر گذاشتن یک دوره سیزده ساله مملو از خشونت های خانوادگی، اجتماعی و دولتی، با وجود نا امنی و ترس از طالبان از هر زمان دیگر سهم بیشتری در انتخابات داشتند، ولی علیرغم شعار های انتخاباتی در افزایش نقش زنان، دولت وحدت ملی نقش کم رنگتری بآنها واگذار شده و بیشتر به حاشیه

کشانیده شدند.

زمانیکه دولت وحدت ملی به میانجی گری جان کری بعد از ماه ها مناقشه شکل گرفت دولت وحدت ملی به رهبری اشرف غنی در اولین روز تاسیس خویش پیمان امنیتی را با امریکا امضا کرد، و در طی امضای این معاهده امریکا مقام متحد غیر ناتورا به افغانستان داده است. با بودن متحد غیرناتو، انتقال پروسه اسلحه به افغانستان آسان می شود که این خود تداوم بحران، نظامیگری بی ثباتی و جنگ در افغانستان را طولانی تر میسازد. این شرایط فقط میتواند در خدمت استراتژی آمریکا در منطقه باشد، و تحمیل متحدان جهادی آمریکا بر مردم افغانستان در قالب دولت ها و احزاب اسلامی بدون شک سبب تشدید خشونت در برابر مخصوصاً زنان در افغانستان میگردد.

در همین روز دولت وحدت ملی اعلام نمود که فاصله مسجد و دولت را کمتر میکند و این خود زیگنالی بود بر قوت خشونت ملا و مسجد بر زندگی شخصی مردم و ترویج بیشتر خشونت بر زنان، با این اعلام دولت وحدت ملی در افغانستان به رهبری اشرف غنی یکبار دیگر ماهیت متحجر و سنت گرایش را به نمایش گذاشت. نا گفته پیداست که این زیگنال زمینه تشیق بیشتر مردان را به اعمال خشونت بر زنان و توجیه آن با استناد به دین از طریق بلند گوی های مساجد میسر میسازد. این اقدامات دولت وحدت ملی خود بستری کلیدی رشد و تحریک ارتجاع مذهبی و بنیادگرایی و گسترش پایه های اجتماعی آن است.

از اقدامات دیگر غنی احمدزی یکی هم دادن اسم جدید یا لقب افغانی «بی بی گ» به همسرش رولا سعادة بود. خانم رولا سعادة غنی، متولد شهر بیروت، پایتخت لبنان میباشد در دانشگاه آمریکایی بیروت درس خوانده و در رشته روزنامه نگاری لیسانس دارد و در روابط بین الملل ادامه در صفحه ۱۹

تا مقطع فوق لیسانس تحصیل کرده است. باین ترتیب خانم رولا با وصف تحصیلات اکادمیک در رابطه با این اقدام همسرش تمکین میکند. چون بینش آحاد یک جامعه را ساختارهای سیاسی، اجتماعی که انعکاسی از مناسبات اقتصادی یک جامعه معین میباشد، شکل میدهد، تفکرات مرد سالارانه میتواند توسط خود زنان هم بکار گرفته شده و باز تولید گردند. خانم رولا با وجود تجربه زندگی از یک جامعه غیر سنتی در غرب، بدلیل پذیرش و تمکین به باورهای مردسالار حاکم با سکوت این تعرض غنی را پذیرفت. بر اساس گذارشاتنی که چند روز قبل از میدیا پخش گردید، وضع زنان را در افغانستان نسبت به شش هفت سال پیشتر بدتر شده و بیشترین دلهره ها از عدم بودن امنیت و خشونت در قبال زنان در افغانستان ناشی میشود. نا گفته پیداست در جامعه ای که بیکاری فقر، اعتیاد به مواد مخدر، فعالیت گروه های مافیایی، جنگ عدم امنیت و بیسوادی بیداد کند و سیستم دولتی مافیایی و فاسد در عدم موجودیت ارگانهای حمایتی بعید از بدتر شدن وضع زنان آن کشور نیست. آنهم مخصوصاً زمانی که حاکمان مدعی دفاع از حقوق زنان با صراحت اعلام مینمایند برنامه ای برای ایجاد تغییرات بنیادی در وضعیت زنان ندارند.

قدرت حاکمه در افغانستان سعی مینماید فعالیت های رولا غنی را الگوی تلاش برای زنان افغانستانی معرفی کنند.

خانم رولا می گوید فکر نمیکند برای کمک به زنان افغانستانی در خیابانها راه بیافتد و به هر دری بگوید چرا که تصمیمی برای تغییر ساختار اجتماعی ندارد بلکه می خواهد نقش تسهیل کننده ای برای تشویق زنان به منظور پیاده کردن طرح ها و آرزوهای شان داشته باشد. خانم رولا مشکلات زنان افغانستان را جدا از ساختار اقتصادی/ اجتماعی جامعه طبقاتی مرد سالار و مذهبی افغانستان مبیند و به شیوه ای آمریکایی یا دقیقتر بورژوایی می خواهد زمینه تحقق آرزوهای زنان را در افغانستان تحقق بخشد

سازمان توسعه ی بین المللی امریکا قرار است طرحی را برای حمایت از زنان افغانستان با هزینه ی ۲۱۶ میلیون دالر برای توانمندسازی زنان به اجرا بگذارد که بر اساس این طرح، سازمان توسعه ی بین المللی امریکا ۷۵ هزار زن ۱۸ تا ۳۰ ساله را بین سالهای ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۵ در بخش سیاسی، اقتصادی و حقوقی آموزش می دهند تا آنها در آینده در مدیریت و رهبری کشور نقش داشته باشند

این طرح ظاهرن دلسوزانه و برای کمک به زنان افغانستان عنوان گردیده ولی به نظر میرسد که در صورت عملی شدن این طرح به کمک رولا غنی سیاستهای جدیدی در قبال کنترل زنان در افغانستان روی دست دارند. یکی از فعالان زن در مورد این طرح می گوید که در همکاری با رولا غنی اداره های اینجوبی قرار دارند که در ۱۳ سال حکومت حامد کرزی کمک های زیادی را دریافت کرده اما کمترین کاری برای زنان افغانستان انجام نداده اند. او می گوید دست اندکاران اینجو ها با دریافت پروژه های میلیونی صاحب ثروت بادآورده ای شده اند و حتا یک سوم از پولی را که دریافت کرده برای امور زنان بمصرف نرسانیده اند، ولی بر حجم ثروت خود شان افزایش حیرت آوری پدیدار شده است. با چنین میکانیزم هایی میتوانند افرادی چون عمر زاخلوال، حنیف اتمر و نورالحق احدی افراد کلیدی در دولت غنی احمد زی هم هستند، ثروت هایی هنگفتی بدست آرند.

از آنجائیکه دولتهای سرمایه داری صد ها نوع از نهاد های خوش رنگ و خال را در سطح جهان با بر چسب هایی چون نهاد مدنی حقوق بشری، دموکراسی خواهی، ان. جی. او، انجمن های مدافع حقوق زنان وغیره درست کرده و با تمکین و آرامش توسط دستگاه های تبلیغاتی و پروگرامهای فرهنگی وهنری وارد بازار جهانی نموده که بدین ترتیب از شکل گیری جنبش های مستقل برای تغییرات بنیادین جلوگیری کنند وهمزمان پتانسیل نیروهای فعال اجتماعی را در کانال های انحرافی به هدر دهند، از یک سری جیره خوار های خود چهره میسازند و بزور جایزه ها از آنها الگو سازی می کنند تا الگو های واقعی مبارزه در جامعه رشد نکند در افغانستان هم درست با در نظر داشت این شیوه هستند سازمانها و گروپ های مدنی با اسامی رنگینی زنان جوان برای تغییر، اتحادیه زنان افغانستان، کمپاین پنجاه در صد، حقوق بشر وغیره که این گروه ها همانند رولا غنی ریشه

های زیر ستم بودن زنان را خیلی سطحی و غیر سیاسی و فردی مبینند.

یک سری ازین ارگانها از طرف مذهبیون و بسته گانشان بنا شده و الگوی مبارزه زنان برای آنها بی بی فاطمه زهراست که با تبلیغ بهشت زیر پای زنان، جهان آه ها را تبدیل به جهنم نموده، و معتقدند که زنان در خانه بمانند تا از چشم نا محرم در امان باشد. با حیا، با شرم، صبور و از خود گذرو مطیع باشند. زنانیکه مورد تجاوز قرار میگیرند، مقصر خود شان است زیرا خوب حجاب را رعایت نکرده اند. و اگر دختران در طفولیت مجبور به ازدواج میشوند از سنت پیغمبر است. برای این عده از افراد اسلام با قوانین و احکامش قدسیت داشته و خواهان اصلاح زنان طبق جامعه اسلامی است.

جمعیت انقلابی زنان افغانستان یا راوا یکی سازمان های سابقه دار چپ زنان افغان است که خط مشی خود را مبارزه برای حقوق زنان اعلام کرده است. این سازمان در سال ۱۹۷۷ در کابل، توسط کشور کمال که به اسم مینا مشهور است، تأسیس گشت. وی در سال ۱۹۸۷ به خاطر فعالیت های سیاسی اش در پاکستان ترور شد. مفکوره حاکم بر تشکل جمعیت انقلابی زنان تفکر سوسیالیزم خلقی اند آنها مسایل را به صورت مجرد و بدون ارتباط با هم دانسته با یک دید میتافیزیکی به مسایل جامعه از جمله مسله زن مینگردند به عنوان مثال ادعا مینمایند که مردم شان را با دین شان یکجا دوست دارند بدون آنکه تاثیرات دین را در زندگی نصف نفوس از جامعه یعنی زن ها در نظر داشته باشند.

با وجود وعده و وعید های دولت وحدت ملی به زنان در هنگام انتخابات در افغانستان، حضور محدود زنان در پست های کلیدی آن هم نه بر اساس شایستگی و توان بلکه بر اساس سهمیه بندی های قومی و مصلحتی بادر نظر داشت معیار های دین اسلام در نهایت و در بهترین حالت به یک فمینیسم اسلامی پایان خواهد یافت و مدل اسلامی زن نیز جز یک زن با حجاب و اسیر در خرافات چیزی دیگری بوده نمیتواند. بودن چنین زنان مطیع و گوش بفرمان تغییر مثبتی در وضع زنان ایجاد نمیناید بلکه این زنان مطیعت و مراقبتر برای حفظ منصب سیاسی خود استند از طرف دیگر این زنان ویرترین های خوبی خواهند بود در مجامع حقوق بشری برای شکستن صدای اعتراض در مورد خشونت ها و تبعیضات علیه زنان. این "زنان قدرتمند" تیغ های دولبه ای هستند که برای توجهی موجدیت شان در افغانستان و همچنان برای اثبات

بوجود آمدن جنبش زنان در افغانستان یک امر ضروریست. مبارزه فعال و سیاسی با مطالبات مشخص در جهت بهبود وضع زنان مثل منع فروش دختران خرد سال، منع چند همسری و بد رفتاری با زنان، منع ازدواج اجباری و مصلحتی، مجازات سنگین برای تجاوزات جنسی و آزار جنسی، حق تحصیل و حق کار، و صد ها خشونت دیگر مقابل زنان که با آن تولد شده و دوران کودکی شانرا گذشتانده اند، و تا تبلیغ حمایت دین از آنها به امر طبیعی پذیرفته شده ای تبدیل شده اند، حمایت میلیونی زنان را جلب میکند و زمینه ساز جنبش زن خواهد شد. در این رابطه مقاله که در نشرات سازمان منتشر شده است نگاشته شده:

"به همان اندازه که اسلامیهستها و دیگر جریانات مذهبی در تقابل با آزادی زن و مانعی در راه جنبش آزادیخواهی زنان بشمار میایند و از آزادی زنان و برابری آنها احساس خطر میکنند، سوسیالیستها برعکس به همان درجه در همسوئی با این جنبش قرار داشته و رشد جنبش سوسیالیستی دایما با رشد حرکت آزادیخواهان زنان همراه بوده است هم جبهتی سوسیالیسم و جنبش آزادیخواهی زن تنها محدود به مطالبات سیاسی و فرهنگی نبوده بلکه عرصه یی اقتصادی را نیز شامل میشود. بخش اعظم زنان، طوریکه میدانیم، یا خودکارگر اند و یا همسران کارگران و یا به اقشار تهیدست جامعه تعلق دارند، که از پیاده شدن برنامه های سوسیالیستی کاملاً ذینفعند."

آنچه برای پیوند عملی ایندو لازم است، عبارت است از افشای تفکرات دینی که با استفاده از امکانات دولت و در اختیار داشتن امکانات تبلیغ از منابع سرمایدار، به تخریب افکارآحاد جامعه پرداخته و با تعمیم از خود بیگانگی در عرصه فرهنگ، قدرت تفکر را در انسانها سلب مینماید. دست مذهب از زندگی انسانها کوتاه. زنده باد سوسیالیسم، پیروز باد جنبش آزادیخواهان زنان، که آزادی جامعه در گرو آن میباشد.

افغانستان وارد میگردد. با محبوس کردن مجدد آنها در چهار دیواری منازل، عملاً امکان آزادی اقتصادی از آنها گرفته شده و مبنای مادی تداوم حاکمیت مردان بر زنان استمرار می یابد. علاوه بر آن پروسه تعمیم روشنگری زنان نهایت محدود شده و از مؤثریت نقش روبنایی آگاهی توسط خود زنان، شدیداً کاسته میشود. در افغانستان زنان برای رسیدن به آزادی قبل از همه باید از نظر اقتصادی خود کفا باشند. یعنی نجات زنان از قید و سلطه مرد و نظام مردسالاری در نقش و سهم گرفتن فعال زنان در تولید و اقتصاد اجتماعی تعیین میگردد. توانایی اقتصادی در بسی حالات نمیتواند به تنهایی در استقلال فردی و آزادی زنان کار ساز باشد فرهنگ و سنتهای حاکم در جامعه نیزعامل دیگری است که زنان را به جنس درجه دوم در جامعه تبدیل نموده و در تداوم این وضع نقش مهم را بازی میکنند. مبارزه با فرهنگ و سنتهای پدرسالاری یک مبارزه طولانی است مبارزه با مذهب که دران در مورد حقوق و مکلفیتهای زن تعیین تکلیف میکند نیز شامل آن است، دین اسلام یکی از ادیانی است که در مورد نقش درجه دوم زن در اجتماع و خانواده صراحت کامل دارد و برنامه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی اسلامیهستاد تضاد با آزادی زن است لذا مبارزه آزادیخواهی زنان نمیتواند به ساده گی و بدون مبارزه با ارزشها و قوانین دینی انجام پذیرد. ازینرو جنبش آزادیخواهی زنان، ماهیتاً یک حرکت سیکولاریستی و صد دینی است.

اعتراضات خود جوش و غیر متشکل زنان در گوشه و کنار افغانستان که عمدتاً فردی و غیر سیاسی است و اغلب بدون نتیجه باقی میماند با مرحله تشکل جنبش زن در افغانستان تفاوت و فاصله زیادی دارد. زنان در افغانستان به شدت به آگاهی ضرورت دارند، از آنرو که تفکرات حاکم در یک جامعه طبقاتی به تفکرات آحاد جامعه تبدیل متگردد، واقعیت ستم کشی و بیحقوقی زن با سابقه طولانی آن هنوز برای اکثریت زنان در افغانستان یک امر طبیعی و پذیرفته شده تلقی میگردد. بعضی این اعتراضات از طریق میدیا پوشش پیدا میکنند و این مسله گواه آنست که عدم تمکین زنان بویژه جوانان با پدیده انقیاد بر زن، ابعاد گسترده تری یافته و مسئله آزادی و حقوق انسانی زنان به شکل معضله جدی اجتماعی تبدیل میشود.

از آنجایی که رسیدن به آرمان های انسانی سوسیالیسم بدون رسیدن به آزادی زن ممکن و متصور نیست،

موفقیت در پیاده کردن برنامه هایشان در مجامع بین المللی میخواهند بهبود شرایط زندگی زنان و بهبود موقعیت اجتماعی آنها را به رخ بکشند.

اشرف غنی در جریان سفر به چین گفت که به زودی یک زن را به عنوان عضو دادگاه عالی افغانستان معرفی خواهد کرد. این گفته غنی مانند سایر ادعا های دولت اش در تناقض آشکار با شالوده فکری دولتش که همان اسلام باشد، قرار میگیرد.

"بربنیاد احکام اسلامی، زنان به دلیل غلبه عاطفه و احساس مادرانه ای که طبیعت آنان اقتضا می کند نمی توانند عهده دار شغل خطیر قضاوت گردند". بر علاوه برای خوش آمد گویی به طالبان حتی زنانی را که قبلن در پست های حساس دولتی فعال بودند، از پست هایشان بر کنار مینماید که آخرین نمونه اش یکی از فرماندهان پولیس شهر کابل که خانمی بود از کارش بر کنار شده است،

گام بعدی اعضای دولت غنی و عبدالله، باز کردن باب مذاکره با زن ستیز ترین و محجر ترین نیرو های اسلامی یعنی طالبان که خود محصول پروژه ای دولت های غربی بوده و مشروعیت شان شانرا از عصر حجر میگیرند، میباشد. آنها ناگزیر برای در رسن داشتن طالبان برای آنها امتیازاتی بدهند و هر امتیاز حلقه آزادی زنان را محدود تر مینماید. ولی اولویت دولت و شرکای قدرت، فقط حفظ منافع شان بوده و با تکیه بر تفکرات اسلامی شان بهایی که برای آن میپردازند و عملن ابتدایی ترین حقوق نصفی از نفوس جامعه را زیر پا میگذارند، خمی به ابرو نمی آورند. آمریکا هم علناً با بیان این نکته که با طالبان دشمنی ندارند، مهر تأیید بر پروسه مذاکرات با طالبان گذاشته و برای شرکت در مذاکرات نمایند میفرستند.

در اثر رشد و تثب اسلام سیاسی در افغانستان اولین ضربات بر زنان تحصیل کرده و شهری

گرامی باد هشت
مارچ، روز اعتراض
بر ستم جنسی!

هستیم. بیشترین قربانیان حملات وحشیانه این جانوران از رسن گریخته را زنان تشکیل می-دهند، زنان و کودکان دختر را به شکل فجیع در اسارت در آورده، مورد تجاوز قرار داده و بیرحمانه کشتار می کنند. امپریالیستها و سرمایه جهانی با اتخاذ سیاست های نئولیبرالی و خصوصی سازی، فقر و فحشاء و اعتیاد و بیکاری را به پدیده پی وسیعاً رایج در جهان تبدیل کرده است. در این میان زنان زحمتکش در هر گوشه‌یی از این جهان طعمه سیاست های سودجویانه و جنگ طلبانه سرمایه دارانی هستند که تنها به کسب ارقام نجومی سودهای کلان می اندیشند و برایشان انسان و انسانیت معانی بی مفهومی می باشند. وجود سیاست های غارتگرانه نظام های سرمایه داری در اقصی نقاط جهان علاوه بر اینکه زنان را در کنار سایر بخشهای اجتماعی مورد ستم و فشارهای اقتصادی قرار میدهد، همزمان هم فشارهای بسیار شدید فرهنگی و اجتماعی را بر آنها روا می دارد. می توان دید که زنان زحمتکش در جوامع سرمایه داری به طور مشخص همراه با مردان زحمتکش مورد ستم و استثمار قرار می گیرند. اما زنان علاوه بر ستم طبقاتی به علت تسلط فرهنگ ارتجاعی مرد سالارانه ستم جنسیتی را نیز متحمل میشوند.

بر مبنای این واقعیت است که مطالبات مربوط به حقوق و آزادیهای زن، به ویژه حقوق مدنی او در دستور فوری تغییرات اجتماعی قرار داده میشود. اعلام برابری زن و مرد در برابر قانون، اولین قدم در جهت رفع تبعیضاتی است که قانوناً بر زن به حکم جنسیت او روا داشته میشود. برابری زن و مرد در برابر قانون در عین حال به معنای زیر و رو شدن بنیانهای ایدئولوژیک نظام حاکم است. اما تنها اعلام برابری حقوقی زن و مرد، تحت هرگونه رژیم

سیاسی که صورت گیرد، چنانچه با حفظ مناسبات اجتماعی موجود همراه باشد نمی تواند تحولی تعیین کننده‌یی در موقعیت اکثریت زنان ایجاد کند. مبارزه حتی برای تغییر در موقعیت حقوقی زن یعنی تغییر قانون هم سرانجام به فعل و انفعال سیاسی منجر خواهد شد. در جامعه‌یی که بنیاد آن بر نابرابری استوار است و اکثریت شهروندان آن بی حقوق اند، امکان بهره‌مندی اکثریت زنان، یعنی زنان کارگر و زحمتکش از حقوق مدنی و تحقق مطالبات رفاهی آنها به تحولات اقتصادی وابسته است. و **مبارزه زنان در ایران و افغانستان، برای کسب حقوق فردی و اجتماعی برابرشان، بدون مبارزه برای ایجاد تغییرات اقتصادی امکان پذیر نخواهد بود.**

با توجه به اوضاع خاورمیانه و وضعیت زنان این منطقه که در زمره بیحقوق ترین زنان دنیا می باشند، در کوبانی در مبارزه با نیروی متوحش داعشی شاهد شکل‌گیری جنبشی بودیم که زنان در آن نه تنها در صف مقدم بودند، بلکه با مشارکت شان در امور کانتونها و شوراها و دست بردن به بنیانهای اجتماعی و اقتصادی جامعه و تا حدود زیادی با کسب حق و حقوق برابر با مردان توانستند مبارزه‌یی را سازمان دهند که یکی از ارتجاعی‌ترین نیروهای مجهز به سلاحهای مدرن را که در حمله به عراق و سوریه بیشترین صدمات را به زنان وارد نموده بودند به عقب نشینی و خفت وادارند. به این اعتبار مبارزه زنان کوبانی برای کسب حقوق فردی و اجتماعی کاملاً خصلت سیاسی داشت. جنبش زنان در کوبانی و دست‌آوردهای آن مانند هر جای دیگر به آزادیهای سیاسی و حقوق دمکراتیک مانند آزادی تشکل، آزادی بیان، مشارکت مستقیم در شوراهای محلی و تصمیم گیریها، آزادی گردهمایی و تظاهرات و... گره خورد. مبارزات زنان کوبانی که همراه بود با کسب میزان زیادی از حقوق دمکراتیک توانست بر تناسب قوای موجود

در جامعه تأثیر بگذارد و این امر به نوبه خود توانست به بخشی از یک مبارزه گسترده تر برای کسب آزادیهای بیشتر منجر شود. امروزه زنان کوبانی الگویی از مبارزه زنان بر علیه ستم‌کشی، بیحقوقی و دست یافتن به برابری اند. شرایط حاکم بر کوبانی با مبارزه دلیرانه زنان و مردان آزاده، بار دیگر به منطقه و دنیا ثابت نمود که **زنان فقط با متوسل شدن به مبارزه جمعی می توانند بنیان-های اجتماعی و اقتصادی - سیاسی جامعه خود را در جهت احقاق حقوق خود تغییر داده و مشارکت مستقیم در تعیین سرنوشت خویش را به دست گیرند.** زنان کوبانی با مبارزات پیگیر شان ثابت کردند که زنان تنها با مبارزه و با اتکاء به نیروی خود می توانند بر علیه هر نوع جهل و خرافه و قوانین ارتجاعی مذهبی و غیرمذهبی نظام سرمایه که زنان را تحت ستم جنسیتی و طبقاتی به انقیاد می کشند، بایستند و به پیروزی برسند.

تحقق خواسته‌های زنان به طور اعم و زنان کارگر و زحمتکش به طور اخص به شدت و قوام گرفتن و تداوم و پیروزی جنبش کارگری و جنبش زنان گره خورده است. در عین حال به گواهی تاریخ مبارزه طبقاتی در جهان، زنان پیگیر ترین مبارزین برای احقاق حقوق خود و فرودستان جامعه بوده اند. آنچه به امر رهایی زنان کمک می کند سازمانیابی و متشکل شدن آنها است. از وظایف مبرم همه سوسیالیست ها و فعالین جنبش زنان کمک به سازمانیابی زنان، کمک به فرموله کردن خواسته های اقتصادی و سیاسی آنان و رفع موانع شرکت همه جانبه شان در جنبشی است که بتواند حکومتهای ارتجاعی ضد زن را به چالش کشیده و در پیوند با جنبش کارگری برای نابودی سیستم سرمایه و سرمایه داران که عامل اصلی این همه نابرابری و ستم‌کشی بر زنان هستند قدم بر دارند. هشت مارس امسال را متحد، همگام و هم سو با کوبانی و مبارزات درخشان زنان این دیار بر علیه سرمایه و نظام سرمایه‌داری برای تحقق برابری زنان و رفع هر گونه ستم‌کشی جنسیتی و طبقاتی برگزار کنیم.

زنده باد هشت مارس روز جهانی زن!

سازمان سوسیالیست‌های کارگری

افغانستان

کانون سوسیالیست‌های کارگری

مارس ۲۰۱۵

Workers Socialism

Workers Socialist Organization of Afghanistan

A political and analytical journal

Issue 14

March 2015

متحد تر و متشکل تر پیش بسوی هشت مارس روز همبستگی جهانی زنان!

نمایشی و سمبولیک زنان افغانستان از امنیت و حرمت انسانی بهره مند نیستند، آزار جنسی، ازدواج‌های اجباری و خرید و فروش دختران و زنان به عنوان متاع و تحقیر و بدرفتاری و تجاوز جنسی بخشی از فرهنگ مردسالار حاکم در جامعه افغانستان است. زنان در جامعه مردسالار افغانستان بار انواع ستم و تبعیض را به دوش می‌کشند ولی با وجود این جنبش زنان برای رفع تبعیض و نفی اپارتاید جنسی از پا ننشسته است و در اشکال متفاوت فرهنگ مردسالار و هنجارهای نهادینه شده قرون وسطایی را به مصاف می‌طلبد.

سرمایه داری بنا به خصلت آزمندانه اش از برآورده شدن نیازها و حفظ منافع خودش حرکت نموده در جایی که نیاز به انباشت بیشتر سرمایه وجود داشته باشد با جابجایی آن و به ویژه با به کارگیری نیروی کار ارزان زنان و کودکان، اهداف شوم خود برای کسب سود بیشتر را پیش می‌برد. در جایی هم که منافع و تثبیت قدرت بلامنازع اش طلبیده است به جنگ افزوزی و اشغالگری دست زده است. با گسترش سلطه شوم نظامی خود میلیون‌ها انسان را قتل عام و آواره کرده و با حمایت و تقویت از نیروهای پان اسلامیست به جهل و خرافه دامن زده است. نمونه بارز آن امروز خاورمیانه است که شاهد سر بر آوردن انواع و اقسام نیروهای آدمکش و مرتجع همچون داعش و القاعده و... در این منطقه

ادامه در صفحه ۲۱

مقاطعه کار آنهم بدون برخورداری از امنیت کاری، مورد بهره‌کشی مضاعف قرار گیرند. بیکاری، اعتیاد و تن فروشی زنان و دختران جوان در سطح وسیعی گسترش یافته و کودکان خیابانی، کارتن خوابها هر روز افزایش می‌یابند. اما این فقر و فلاکت، ستم-کشی و بیحقوقی بر زنان تنها مختص به کشورهای پیرامونی نبوده، بلکه در سطح جهان هم رو به افزایش است. سرمایه‌داری جهانی که استثمار نیروی کار و غارت منابع جهانی را همیشه در دستور کار خود دارد، امروز در حالی که در بحران های سیاسی- اقتصادی و اجتماعی خویش غوطه ور است، شرایط بس دشواری را برای محروم ترین توده های جهان به ویژه زنان تحت عنوان نیروی کار ارزان ایجاد نموده است.

در افغانستان با مهندسی دولت جدید و سیاست مصالحه با طالبان بیکاری، فقر و محنت گسترده و تداوم جنگ و در متن آن بسط سلطه سیاسی نیروهای ارتجاعی در وجود نهادها و مراجع قدرت زمینه هرچه بیشتر نفوذ باورها و آرای مرد سالارانه و ضد زن مبتنی بر شرع اسلامی و سنت‌های عقب مانده و قرون وسطایی را در پی دارد که زنان قبل از همه و بیشتر از دیگران متضرر می شوند. ستم، تبعیض و بیعدالتی در غیر انسانی ترین شکل آن و با ابعاد گسترده و وحشتناکی بر زنان و کودکان روا داشته می‌شود. با وجود شکل دادن به نهادهای

هشت مارس روز همبسته گی جهانی زنان است. زنان و مردان آزادی خواه در سرتاسر جهان در این روز با عزمی راسخ علیه بی حقوقی، نابرابری، ستم و استثمار مضاعف با فریادی طنین افکن سیستم تبعیض آمیز سرمایه را به چالش می‌کشند و حقوق انسانی نیمی از جامعه را فریاد می‌زنند. در جوامعی مانند ایران و افغانستان که حکومت-های ارتجاعی دیکتاتور و مذهبی بر آنها حاکم اند، زنان از خفقان و فقدان آزادی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، سنگسار و مجازات‌های اسلامی، محرومیت از داشتن شغل و عدم استقلال اقتصادی، حق طلاق، حق حضانت از فرزند، حق انتخاب پوشش، حق سفر کردن بدون اجازه مرد، خشونت‌های جنسی در محل کار و مسأله مهمتر ناقص سازی جنسی زنان(ختنه) و محروم نمودن آنان از لذت جنسی رنج می‌برند. با وجود استبداد و سرکوب سیستماتیک، در بسیاری از موارد به اینهمه نابرابری و ستم اعتراضاتی از طرف زنان در اشکال مختلف شکل گرفته و زمینه برای ایجاد هر تحولی در جامعه را آماده نموده است.

طی بیش از سه دهه از حیات حکومت جمهوری اسلامی ایران، محرومیت زنان از دسترسی به مشاغل چندین برابر شده است؛ زنان کارگر به خانه‌ها رانده شده اند تا در کنار انجام کارهای سخت و یکنواخت خانه‌گی به عنوان کارگر